



﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ الْيَسْرَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ ۳۲ ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ ۳۳ ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾ ۳۴ ﴿لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ۳۵ ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ ۳۶ ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ﴾ ۳۷ ﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ ۳۸ ﴿قُلْ يَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ ۳۹ ﴿مَنْ يَأْتِهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ ۴۰

پس چه کسی ستم‌کارتر است از آن که بر خدا دروغ بسته باشد و هنگامی که راستی (و حقیقت، به‌روشنی) نزدش آمده، آن را دروغ شمرده باشد. آیا در جهنم، جایگاهی برای کافران نیست؟ ۳۲ و کسانی که راستی (و حقیقت) را (برای مردم) آوردند و آن را تصدیق کردند، پرهیزکاران حقیقی‌اند. ۳۳ آنچه را بخواهند، نزد پروردگارش خواهند داشت. این پاداش نیکوکاران است. ۳۴ (سرانجام نیکوکاران چنین خواهد بود) که خداوند، بدترین کارهایی را که مرتکب شده بودند، می‌پوشاند و از آنان می‌زداید و آنان را با بهترین کارهایی که می‌کردند، پاداش می‌دهد. ۳۵ آیا خداوند (شر کافران را) از بنده‌اش دور نمی‌کند؟ تو را با بت‌هایی که به جای او، (خدایان‌شان) هستند، می‌ترسانند. هر که خدا گمراهش کند، هیچ هدایتگری نخواهد داشت. ۳۶ و هر کس را خدا هدایت کند، (دیگر) کسی نمی‌تواند او را گمراه کند.

آیا خداوند، شکست‌ناپذیر و مجازات‌کننده‌ی (کافران) نیست؟ ۳۷ اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، بی‌شک می‌گویند: «الله». بگو: به من خبر دهید که اگر خدا بخواهد به من گرفتاری و آسیبی برساند، آیا آنچه شما به جای خدا می‌پرستید، می‌توانند آسیب او را برطرف کنند؛ یا اگر بخواهد (از جانب خود) به من رحمتی عنایت فرماید، آیا آنان می‌توانند جلوی رحمتش را بگیرند؟ بگو: (حمایت) خدا برای من کافی‌ست. توکل‌کنندگان، تنها بر او توکل می‌کنند. ۳۸ بگو: ای قوم من، در همین حال (کفر و انکار) خود، عمل کنید. من (نیز طبق وظیفه‌ی خود) عمل می‌کنم. به‌زودی خواهید دانست؛ ۳۹ که عذابی که خوار و رسوا می‌کند، سراغ چه کسی می‌آید، و (و در آخرت نیز) عذابی پایدار بر او فرود می‌آید؟ ۴۰

از مقابله با او اشتغال دارند. همو ملت‌های جهان را از تحریم اقتصادی، حمله‌ی نظامی، فشار رسانه‌ای و هجمه‌ی افکار عمومی برضد خود می‌ترساند؛ اما در غفلت است که احرار و آزادگان عالم، دل در گرو محبت و حمایت پروردگار دارند.

بنده نیز امیدوار به حمایت مولاست

بنده‌ای که قوام وجودش وابسته به خداست و عین ربط و فقر به اوست، جز او از که حمایت بجوید؟ آنگاه خداوندی که قدرتش برتر از همه‌ی قدرت‌هاست و از نیازها و مشکلات بندگانش به‌خوبی آگاه است و نسبت به آن‌ها نهایت لطف و مرحمت را دارد، چگونه ممکن است بندگان باایمانش را در برابر توفان حوادث و موج عداوت دشمنان تنها بگذارد؟

این آیه، نویدی برای همه‌ی پیوندگان راه حق و مؤمنان راستین، به‌ویژه در محیط‌هاییست که در اقلیت قرار دارند و از هر سو هدف تهدیدند؛ به آن‌ها دلگرمی و ثبات قدم می‌بخشد؛ روح آنان را سرشار از نشاط، و گام‌هایشان را استوار می‌کند؛ و آثار روانی زیان‌بار تهدیدهای دشمنان را خنثی می‌کند. آری، هنگامی که خدا با ماست، از غیر او وحشتی نداریم، و اگر از او بیگانه و جدا شویم، همه چیز برای ما دهشتناک خواهد بود. انسان، چون پر کاهی در برابر تندباد حوادث قرار دارد و هر زمان به سویی پرتاب می‌شود. ممکن است این پر کاه، به برگی یا شاخه‌ی شکسته‌ای اتصال پیدا کند؛ ولی تندباد، هر دو را با خود می‌برد، و حتی اگر بر درختی پنجه بیفکند، گاهی توفان، درخت را نیز از ریشه بر می‌کند؛ اما اگر به کوهی عظیم بپیوندد، هیچ توفانی نمی‌تواند او را از جا حرکت دهد.

این کوه، همان ایمان به خدا است، و تکیه بر سایر تکیه‌گاه‌ها، تکیه بر غیر او است. برای همین، در آیات شریف آمده است: «آیا خداوند برای حمایت از بنده‌اش کافی نیست؟!» توجه و ایمان به محتوای این آیه، شجاعت و اعتماد فوق‌العاده‌ای به انسان می‌بخشد و خاطرش را آرام و مطمئن می‌کند تا در برابر حوادث سخت همچون کوه مقاومت کند، از انبوه دشمنان نهراسد، از کمی همراهان وحشت نکند، و بحران‌های شدید، آرامش و روحش را بر هم نزند (تفسیر نمونه، ج ۱۹، صص ۴۵۹-۴۶۹)؛ چنان‌که در حدیثی در باره‌ی مؤمنان و اولیای الهی آمده است: «همچون کوه، محکم و پابرجایند، و توفان‌ها ایشان را حرکت نمی‌دهد.» (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۶). / ب

۳۶ - ۳۷. آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟

در سبب نزول آیه گفته‌اند که کفار، پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از بت‌هایی که عبادت می‌کردند، می‌ترساندند و می‌گفتند: ای محمد، ما می‌ترسیم که خدایان ما تو را هلاک کنند. برخی نیز گفته‌اند که «خالد» از طرف پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور شد که برود و بت‌ها را بشکند. چون آمد، بت‌پرستان به وی گفتند: ای خالد، بپرهیز از خشم بت‌ها؛ که خشم ایشان سخت است. خالد اما ترتیب اثر نداد و با تبر آن‌ها را خرد کرد و به زمین ریخت و گفت: کفران باد بر شما؛ نه سبحان. سبحان بر آن که به شما اهانت کند؛ چه این‌که خدا را می‌بینم که به شما اهانت کرده است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۱۸۱).

خدا اما در مقابل این تهدید مشرکان، به پیامبر عزیزش می‌فرماید: آیا خداوند برای نجات و حفظ بنده‌اش در برابر دشمنان کافی نیست؟ آن‌ها تو را به غیر او تهدید می‌کنند و از غیر او می‌ترسانند؛ در حالی که خدا برای امور بندگان خود کافیست: «فَسَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (بقره ۱۳۷). خداوند، شنوا و عالم به خواسته و امور اهل ایمان است. البته خود این تهدیدکنندگان که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به خدایان خود تهدید می‌کردند، تا ابد به سوی ایمان راه نمی‌یابند و سعی و تلاششان به نتیجه نمی‌رسد و هرگز به آرزوی خود در باره‌ی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیدهای خامشان نمی‌رسند؛ برای این‌که خدا کسی را که هدایت کرده، هرگز گمراه نمی‌کند.

خداوند، عزیز و دارای انتقام است، و اقتضای عزت و انتقام داشتن خدا، این است که از کسی که حق را انکار کرده و بر کفر خود اصرار ورزیده، انتقام بگیرد. انتقام خدا نیز این است که او را گمراه کند، و دیگر راه‌نمایی نداشته باشد که او را هدایت کند؛ چون خدای متعال، عزیزیست که کسی بر اراده‌ی او غالب نمی‌شود. همین‌طور اگر او کسی را به پاداش تقوا و احسانش هدایت کند، دیگر احدی نمی‌تواند آن هدایت‌شده را گمراه کند. نکته: اضلال (گمراه کردن) مشرکان توسط خداوند، نوعی مجازات است؛ وگرنه خدا ابتدائاً هیچ‌کس را گمراه نمی‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۳۹۶-۳۹۷).

مانند بت‌ها و مشرکان و کافران زمان حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امروز نیز در میدان هستند: استکبار جهانی، اسباب ظلم و الحادش را در سرتاسر گیتی گسترانیده است، و اعوان، انصار و موالی این بت عصر مدرنیته نیز به ترساندن آزادگان جهان



إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٤١﴾ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾ وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾ وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿٤٧﴾

ما این کتاب را که سراسر حق است، به سبب (هدایت) مردم بر تو نازل کردیم. پس هر کس هدایت یابد، به نفع خودش است، و هر کس گمراه شود، فقط به ضرر خود گمراه شده است، و تو عهده‌دار (سعادت) آنان نیستی. ۴۱ خداوند، ارواح (مردم) را در هنگام مرگشان به طور کامل (از بدن هایشان) می‌گیرد، و ارواحی را که (صاحبان‌شان هنوز) نمرده‌اند، در (وقت) خواب‌شان (می‌گیرد). پس (در حالت اول)، ارواحی را که مردن بر (صاحبان) آن‌ها حتمی شده، (نزد خود) نگه می‌دارد، و (در حالت دوم) ارواح دیگر را (که صاحبان‌شان در خواب هستند)، تا زمانی معین (به بدن هایشان باز) می‌فرستد. به‌راستی در این (پدیده)، نشانه‌هایی است برای افرادی که می‌اندیشند. ۴۲ آیا به جای خدا، شفیعی (برای خود) انتخاب کرده‌اند؟ بگو: آیا (بت‌ها می‌خواهند شفاعت کنند؟) با این که قدرت

هیچ کاری را ندارند و نمی‌فهمند؟ ۴۳ بگو: شفاعت، یکسره از آن خداست. فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین فقط برای اوست، و پس از این (دنای فانی)، تنها به پیشگاه او بازگردانده می‌شوید. ۴۴ هنگامی که خدا به یگانگی یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نفرت پیدا می‌کند، و چون یادی از معبودان دیگر به میان آید، ناگهان شاد و خوشحال می‌شوند. ۴۵ بگو: خداوند، ای پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، ای که از پنهان و پیدا (ی هستی) آگاهی، تو (خود) در میان بندگان در مورد آنچه که همواره بر سر آن (با پیامبران) اختلاف دارند، داوری خواهی کرد. ۴۶ اگر کسانی که ستم کردند، تمامی آنچه را که در زمین است و مانند آن را (نیز) داشته باشند، قطعاً در روز قیامت (حاضرند که) آن را عوض رهایی از عذاب سخت (آن روز) بدهند، و از سوی خدا (در آن روز) اموری برایشان آشکار می‌شود که گمان نمی‌کردند (این قدر عظیم و هولناک باشد). ۴۷

۴۲. خواب چه نسبتی با مرگ دارد؟

مراد از «انفس»، ارواح است؛ ارواحی که متعلق به بدن‌هاست؛ نه مجموع روح و بدن؛ چون مجموع روح و بدن کسی در هنگام مرگ گرفته نمی‌شود. تنها جان‌ها گرفته می‌شود؛ یعنی علاقه‌ی روح از بدن قطع می‌شود، و دیگر روح در کار تدبیر بدن دخل و تصرف نمی‌کند. مراد از کلمه‌ی «موتها» نیز مرگ بدن‌هاست؛ همانند «منامها» که مقصود، خواب ابدان است. خداوند، همین ارواحی را که در هنگام خواب قبض می‌شوند، دو قسم می‌کند و می‌فرماید که خدا آن ارواحی را که قضای خدا بر مرگشان رانده شده است، نگه می‌دارد و دیگر به بدن‌ها برمی‌گرداند، و آن ارواحی را که چنین قضایی بر آن‌ها رانده نشده، به سوی بدن‌ها روانه می‌کند تا برای مدتی معین که پایان زندگی آن‌هاست، زنده بمانند.

چند نکته‌ی مهم

۱. نفس آدمی، غیر از بدن اوست؛ برای این که در هنگام خواب از بدن جدا می‌شود و مستقل از بدن و جدای از آن زندگی می‌کند؛ ۲. مردن و خوابیدن، هر دو توفی و قبض روح است. آری، این فرق بین آن دو هست که مرگ، قبض روحی‌ست که دیگر برگشتی برایش نیست، و خواب، قبض روحی‌ست که ممکن است لغو شود و روح دوباره برگردد. بنابراین، روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: ارتباط تام (حالت حیات و بیداری)؛ ارتباط ناقص (حالت خواب)؛ قطع ارتباط کامل (حالت مرگ)؛ ۳. مردم متفکر، از همین خوابیدن و مردن متوجه می‌شوند که مدبر امر آنان، خداست، و روزی همه‌ی آنان به سوی خدا برمی‌گردند، و خداوند سبحان به حساب اعمالشان می‌رسد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۴۰۸-۴۰۷)؛ ۴. خواب، چهره‌ی ضعیفی از مرگ است، و مرگ، نمونه‌ی کاملی از خواب؛ ۵. خواب، از دلایل استقلال و اصالت روح است. به‌ویژه هنگامی که با رؤیا، آن هم رؤیای صادق، توأم باشد، این معنی روشن‌تر می‌شود. جدایی روح از بدن و ارتباط با عالم ارواح، باعث کشف حقایق بیشتر مربوط به گذشته و آینده می‌شود و اساس رؤیاهای صادق را تشکیل می‌دهد؛ ۶. تمام این امور، به دست قدرت خداوند اجرا می‌شود، و اگر در آیات دیگر، از قبض روح به دست «ملک‌الموت» و فرشتگان مرگ سخن گفته شده، بدین علت است که آن‌ها، فرمان‌بران حق و مجریان اوامر او هستند، و تضادی میان این دو وجود ندارد (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۸۱).

حقیقت خواب چیست؟

دانشمندان، عوامل مختلف فیزیکی، شیمیایی، عصبی و ... برای

تحقق خواب ذکر کرده‌اند؛ لکن نمی‌توان علت تامه‌ی خواب را این موارد شمرد؛ گرچه عوامل یادشده، در این فرایند پیچیده، بی‌تأثیر نیز نیستند. قرآن کریم، حقیقت انسان را متشکل از جسم و روح می‌داند. برای همین، برای تمامی عوارض حادث بر این حقیقت، نه علل مادی را نادیده می‌انگارد و نه علل روحانی را. قرآن کریم، خواب را نوعی «قبض روح» و جدایی روح از جسم می‌داند؛ البته نه جدایی کامل. به این ترتیب، هنگامی که به فرمان خدا، پرتو روح از بدن برچیده می‌شود و جز شعاع کم‌رنگی از آن بر این جسم نمی‌تابد، دستگاه درک و شعور از کار می‌افتد، و انسان از حس و حرکت باز می‌ماند؛ هرچند قسمتی از فعالیت‌هایی مانند ضربان قلب و گردش خون و تنفس و تغذیه که برای ادامه‌ی حیات او ضرورت دارد، ادامه می‌یابد (همان، ص ۴۸۲).

امام باقر علیه السلام در همین باره می‌فرماید: «هر کس می‌خواهد، نفس (روح انسانی) او به آسمان صعود می‌کند و روح (روح حیوانی و کار کردن دستگاه‌های اصلی بدن) در بدنش می‌ماند؛ در حالی که میان این دو، ارتباطی همچون پرتو آفتاب برقرار است. هر گاه خداوند فرمان قبض روح آدمی را صادر کند، روح، دعوت نفس را اجابت می‌کند و به سوی او پرواز می‌کند، و هنگامی که خداوند اجازه‌ی بازگشت روح را بدهد، نفس، دعوت روح را اجابت می‌کند و به تن باز می‌گردد. این است معنی سخن خداوند سبحان که می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا.» (تفسیرالصافی، ج ۴، صص ۲۲۲-۲۲۴).

نفس، آن است که دارای عقل و قوه‌ی تمییز است، و روح، آن است که موجب زندگی و حرکت باشد. چون انسان بخوابد، نفس او بیرون می‌رود؛ ولی روحش باقی‌ست، و هنگام مرگ، خداوند، هم روح و هم نفس را قبض می‌کند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۱۸۷).

در تبیین ماهیت خواب، روایاتی در دست است. در تعلیمات امیر مؤمنان علی علیه السلام به یارانش چنین آمده است: «مسلمان نباید با حالت جنابت بخوابد و جز با طهارت وضو به بستر برود. اگر آب نیافت، باید تیمم کند؛ زیرا روح مؤمن به سوی خداوند متعال بالا می‌رود، و خدا او را می‌پذیرد و به او برکت می‌دهد. اگر پایان عمرش فرا رسیده باشد، او را در گنج‌های رحمتش قرار می‌دهد، و اگر فرا نرسیده باشد، با فرشتگان امین خود به جسدش باز می‌گرداند.» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۴۸۸). امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: «هنگامی که در شب از خواب برمی‌خیزی، بگو حمد خدایی را که روح مرا به من بازگرداند تا او را حمد و سپاس گویم و عبادت کنم.» (همان، /



و کارهای زشتی که کردند برایشان آشکار می‌شود، و آنچه همواره مسخره‌اش می‌کردند، فرود آمده، آنان را فرا می‌گیرد. ۴۸ هنگامی که رنج و گرفتاری (مختصری) به انسان برسد، ما را می‌خواند. سپس هنگامی که نعمتی را که (آن هم) از جانب ماست، به او عطا کنیم، می‌گوید: «این (نعمت) را فقط به سبب (مهارت و) دانشی (که نزد من است)، به من داده‌اند.» (البته این‌طور نیست؛) بلکه این آزمایش است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۴۹ به راستی پیشینیان‌شان (نیز) این (سخن) را گفتند. پس آنچه (از سرمایه‌های دنیایی) به دست می‌آوردند، سودی به حالشان نداشت. ۵۰ پس (کیفر) کارهای زشتی که کردند، به آنان رسید، و از اینان (که قوم تو هستند نیز) کسانی که ظلم کردند، به زودی (کیفر) کارهای زشتی که انجام دادند، به آنان خواهد رسید؛ و این (کیفر)، در حالی خواهد بود که آنان

وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤٨﴾ فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾ قَدْ قَالُوا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَا أَخْفَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٥٠﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِن هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَاهُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥١﴾ أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

﴿٥٣﴾ قُلْ يُعْبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾ وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ﴿٥٥﴾ وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾ أَن تَقُولَ نَفْسٌ يُحَسِّرُنِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿٥٧﴾

﴿٥٣﴾

توان گریز (از عذاب الهی) را نخواهند داشت. ۵۱ مگر ندانسته‌اند که خداوند، روزی را برای هر کس که بخواهد، گسترش می‌دهد یا تنگ می‌کند؟ بی‌شک در این (سخن)، نشانه‌هایی برای افرادی است که ایمان دارند. ۵۲ بگو: ای بندگان (گنه‌کار) من که از حد گذرانده و بر خویشتن جنایت روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید؛ زیرا خداوند همه‌ی گناهان را (با توبه) می‌آمرزد؛ چه این‌که تنها او بسیار آمرزنده و مهربان است. ۵۳ و به درگاه پروردگارتان توبه کنید و تسلیم او شوید؛ پیش از آن‌که عذاب سراغ‌تان بیاید و پس از آن (دیگر) یاری نشوید. ۵۴ و (از میان کتاب‌های آسمانی)، از بهترین (آن‌ها، یعنی) آنچه بر شما نازل شده است، پیروی کنید؛ پیش از آن‌که عذاب، ناگهانی و در حالی که (از زمان آن) بی‌خبرید، سراغ‌تان آید. ۵۵ (این هشدار را دادیم) تا مبدا کسی (در فردای قیامت) بگوید: «افسوس بر من، به سبب کوتاهی‌ای که در حق خدا (و طاعت او) کردم، و این در حالی بود که (آیات الهی را) مسخره می‌کردم.» ۵۶

۵۳ - ۵۵. هرگز از رحمت خداوند نومید نشوید

یکی از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید برای همه‌ی گناهکاران، آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی زمر است که شمول و گستردگی آن به حدیست که طبق روایتی، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده که «در تمام قرآن، آیه‌ای وسیع‌تر از این آیه نیست.» (تفسیرالصافی، ج ۴، ص ۲۲۶).

نکات شایان توجهی در این آیات شریف نهفته است:

۱. **مخاطب آیات کیست؟** جمعی از مفسران (ر.ک: روح‌المعانی، ج ۲۴، ص ۱۳) گفته‌اند که مراد از عباد، مؤمنان‌اند؛ اما این حرف صحیح نیست؛ زیرا خلاف سیاق و انسجام موجود در آیات است؛ بلکه می‌توان گفت که این نظریه که کلمه‌ی «یا عبادی» در آیه‌ی شریف، به علت سیاقی که دارد، مختص به مشرکان است، مقبول‌تر است از این‌که بگوییم مختص به مؤمنان است (ر.ک: الدرالمختور، ج ۵، ص ۳۳۰). البته که مراد آیه، هم مؤمنان و هم مشرکان است.

۲. **چرا خداوند به این مخاطب خاص نظر کرده است؟** در آیه‌ی شریف، خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد که مردم کافر را از طرف خود و با لفظ «ای بندگان من» صدا بزند و به عبادت خود دعوت کند تا آنان نیز بدین امر مهم ترغیب شوند؛ اما چرا؟ چون کفار نیز عبد خدایند، و او مولای ایشان است، و حق مولی بر عبدش این است که عبد، او را بپرستد و اوامرش را اطاعت کند. پس مولی حق دارد که او را به اطاعت و عبادت خود دعوت کند؛ اما ایشان را به بندگی ترغیب می‌کند تا آنان مشمول رحمت و مغفرتش قرار گیرند.

۳. **اسراف به نفس:** اسراف بر نفس، تعدی بر نفس با جنایت کردن و با ارتکاب گناه است؛ چه شرک باشد؛ چه گناهان کبیره؛ و چه گناهان صغیره،

۴. **مراد از رحمت چیست؟** در آیه‌ی شریف، به قرینه‌ی این‌که از گناهکاران دعوت شده است، رحمت، مربوط به آخرت است؛ نه رحمت اعم از دنیا و آخرت. این هم معلوم است که از شئون رحمت آخرت، آن قسمتی که مورد احتیاج مستقیم و بلاواسطه‌ی گناهکاران است، همانا مغفرت خداست. پس می‌توان گفت که مراد از رحمت در اینجا، مغفرت است.

۵. **آموزش گناهان، سبب می‌خواهد:** خداوند از نومیذی نهی کرده و فرموده که تمامی گناهان آمرزیدنی‌اند. پس مغفرت خدا عام است؛ لیکن آموزش گناهان هر کسی، سبب می‌خواهد و گزاف نیست. قرآن کریم، دو چیز را سبب مغفرت معرفی فرموده است: شفاعت و توبه. اکنون باید دید که کدام‌یک از این دو موجب آموزش گناهان مشرکان می‌شود. به طور مسلم،

شفاعت نیست؛ چون شفاعت، به نص چند آیه از قرآن کریم، شامل شرک نمی‌شود. آیه‌ی «خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد، و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بدانند) می‌بخشد.» (نساء/۴۸)، ناظر به شفاعت است؛ یعنی می‌فرماید که هر گناهی غیر از شرک را از کسانی که شفیع داشته باشند، می‌آمرزد. از آن دو سبب، ناگزیر توبه می‌ماند، و کلام خدای متعال در این باره صراحت دارد که خدا همه‌ی گناهان حتی شرک را هم با توبه می‌آمرزد. پس توبه یا شفاعت، به مثابه سبب، برای آموزش گناهان ضرورت دارد؛ چنان‌که آمرزیدن بدون سبب بعضی از گناهکاران و نیامرزیدن دیگران، بی‌گمان گزاف و منافی حکمت است.

مغفرت الهی در پرتو دستورهای سه‌گانه

درهای غفران و رحمت، به روی همه‌ی بندگان بدون استثنا گشوده است؛ مشروط بر این‌که بعد از ارتکاب گناه، ۱- به خود آیند و تغییر مسیر دهند و رو به سوی درگاه خدا کنند (انابه، به معنای برگشتن به سوی خداست)؛ ۲- در برابر فرمایش تسلیم باشند (مراد از اسلام، تسلیم شدن و منقاد گشتن برای خداست در آنچه اراده می‌کند)؛ ۳- با عمل، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند و از بهترین چیزی که خداوند نازل کرده است، پیروی کنند. این سه شرط، شروط توبه‌ی حقیقی هستند. احتمالاً مراد از بهترین چیزی که خداوند نازل کرده، خطاب‌هایی‌ست که به راه و روش اطاعت از پروردگار اشاره می‌کنند؛ چه آن‌ها که مربوط به عقاید است و چه آن‌ها که مربوط به اعمال است؛ زیرا پیروی از این خطاب‌ها، انسان را به حیاتی طیب زنده می‌کند و روح ایمان را در او می‌دمد و اعمالش را صالح می‌کند و او را در ولایت خدا یعنی کرامتی که برتر از آن کرامتی نیست، داخل می‌کند. این خطاب‌ها، همان‌هایی‌ست که با باطن انسان‌ها سر و کار دارد و می‌خواهد آنجا را اصلاح کند؛ مانند خطاب‌هایی که به یادآوری خدا و محبت ورزیدن به او و ترس از او و اخلاص دین برای او دعوت می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۴۲۷-۴۲۷).

راه توبه همیشه باز است

مسئولیت سنگین گناهان پیشین، فرد گناه‌کار لکن مشتاق پاکي را همیشه می‌آزارد. از این رو فرهنگ اسلامی این مشکل را با معرفی حقیقتی به نام توبه مرتفع کرده است (تفسیر نمونه، ج ۱۹، صص ۵۰۴-۵۰۵). پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «کسی که از گناه توبه کند، همانند کسی‌ست که اصلاً گناه نکرده است.» (سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۱۲۷). /ب



أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾
 أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ
 مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ بَلَىٰ قَدْ جَاءَكَ ءَايَاتِي فَاكْذَبْتَ بِهَا
 وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ ﴿٥٩﴾ وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ
 تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي
 جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾ وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا
 بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦١﴾ اللَّهُ
 خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿٦٢﴾ لَهُ مَقَالِيدُ
 السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ
 هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٦٣﴾ قُلْ أَغْيَرِ اللَّهُ تَأْمُرُوْنَ أَعْبُدُ أَيُّهَا
 الْجَاهِلُونَ ﴿٦٤﴾ وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن
 أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿٦٥﴾ بَلِ
 اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ
 قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ
 مَطْوِيَّاتٌ بِّيَمِينِهِ ﴿٦٧﴾ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾

یا (کسی) نگویید: «اگر خدا مرا هدایت می‌کرد، حتماً از پرهیزکاران می‌شدم.»؛
 ۵۷ یا زمانی که عذاب را می‌بیند، بگوید: «ای کاش بازگشتی (به دنیا) داشتم تا از نیکوکاران می‌شدم.» ۵۸ (پس، از سوی خدا به او ندا شود که) چرا؛ (هدایتم را به تو رساندم و) آیات و نشانه‌هایم نزدت آمد؛ پس تو آن‌ها را دروغ شمردی و تکبر ورزیدی و از کافران شدی. ۵۹. روز قیامت، کسانی را که بر خدا دروغ بستند، می‌بینی که چهره‌هایشان سیاه است. آیا در دوزخ، جایگاهی برای متکبران نیست؟ ۶۰ و خدا، کسانی را که (خود را از خشم او) حفظ کرده‌اند، به سبب (حکمی که به) رستگاری‌شان (کرده)، نجات می‌دهد. نه بدی‌ای به آنان می‌رسد و نه اندوهگین می‌شوند. ۶۱ «اللَّهُ»، آفریدگار همه چیز است، و او نگهبان همه چیز است. ۶۲ کلیدهای (گنجینه‌های) آسمان‌ها و زمین، تنها به دست اوست.

کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، آنان زیان‌کاران حقیقی‌اند. ۶۳ بگو ای جاهلان، آیا به من فرمان می‌دهید که جز «اللَّهُ» را بپرستم؟ ۶۴ به راستی به تو و به کسانی که پیش از تو بوده‌اند، وحی شده است که اگر شرک ورزی، قطعاً گداز (نیکوی) تو نابود می‌شود و حتماً از زیان‌کاران خواهی شد. ۶۵ (هرگز چنین ممکن؛ بلکه تنها «اللَّهُ» را بپرست و از شکرگزاران باش. ۶۶ خدا را چنان که سزاوار اوست، (به بزرگی و قدرت) نشناختند و توصیف نکردند؛ حال آن‌که زمین در روز قیامت به طور کامل، در سیطره و تصرف اوست، و آسمان‌ها، به دست قدرتش، در هم پیچیده خواهند شد. او، پاک و برتر از شرک‌ورزی آنان است. ۶۷

خلاصه، او هم فردی از افراد مسلمین است؛ پس نمی‌تواند پیشنهاد مشرکان در باره‌ی پرستش بت‌های ایشان را بپذیرد. پس صرف این‌که انبیا معصوم هستند و با داشتن آن دیگر ممکن نیست معصیتی از ایشان سر بزند، باعث نمی‌شود که تکلیف از ایشان ساقط باشد؛ چون اگر این‌طور بود، دیگر عصمت در حقشان تصور نمی‌شد؛ همچنان‌که در حق جمادات و گیاهان تصور ندارد. پس معصوم به کسی گفته می‌شود که بتواند گناه کند؛ ولی نکند.

علاوه بر این، عصمت که قوه‌ای است که با داشتن آن، صدور معصیت ناممکن می‌شود، از شئون مقام علم است؛ پس با اختیار که از شئون مقام عمل است، منافاتی ندارد. معلوم است که علم قطعی به مفسده‌ی گناه که مانع از صدور آن گناه از دارنده‌ی آن علم شود، منافاتی با این ندارد که دارنده‌ی آن علم، مختار بر فعل یا ترک عمل باشد. برای مثال، کسی که علم قطعی دارد به این‌که با خوردن فلان سم می‌میرد یا نابینا می‌شود، چنین علمی، مانع قطعی از او خوردن سم هست؛ ولی لازمه‌ی این منع این نیست که خوردن سم از او محال باشد؛ بلکه باز هم صدور و عدم صدور این عمل از اعضا و جوارح او صحیح است؛ یعنی، هم می‌تواند بخورد و هم می‌تواند اجتناب کند. در نتیجه، پس باز هم صحیح است که به او بگوییم: از خوردن سم اجتناب کن.

البته برخی از مفسران (ر.ک: مجمع‌البیان، ج. ۸، ص. ۵۰۷) گفته‌اند که نهی معصوم از شرک و امثال آن، نهی صوری است، و منظور، نهی امت و از باب مَثَل معروف «به در می‌گویم تا دیوار بشنود» است؛ اما این کلام درست نیست؛ اگرچه در برخی روایات نیز همین معنا آمده است: امام رضا (ع) هنگامی که مأمون از آیاتی (چون آیه‌ی مورد بحث) سؤال کرد، فرمود: «منظور از این‌گونه آیات، امت است؛ هرچند مخاطب، رسول خداست.» (نورالتقلین، ج. ۴، ص. ۴۹۷)؛ ولی معنای چنین فرموده‌ی این نیست که خطاب به معصوم، مطلقاً غلط است؛ بلکه معنایش این است که اگر تکلیف به کسانی را که هم ممکن است آن را اطاعت و هم ممکن است مخالفت و معصیت کنند، متوجه کسی کنیم که حتماً آن را اطاعت می‌کند، مؤثرتر می‌افتد؛ همان‌طور که گفته‌اند: کنایه، رساتر از تصریح است (ترجمه‌ی المیزان، ج. ۱۷، ص. ۴۴۰-۴۴۱). / ب

۶۵. خداوند، پیامبر خود را نیز از خطر شرک بیم می‌دهد

خداوند به رسولش فرموده است که غیر از خدا را نپرست؛ چون پرستش غیر خدا جهل است، و چنین کاری چگونه برای تو جایز باشد؛ با این‌که وحی به صراحت تو را از این کار نهی کرده است (سوگند می‌خورم که این معنا به تو وحی شده)؟!؛ همچنان که عقل هم از آن چنین نهی می‌کند که اگر شرک بوزری، عملت بی‌نتیجه می‌شود، و از زیان کاران خواهی شد (ترجمه‌ی المیزان، ج. ۱۷، ص. ۴۳۹).

به این ترتیب، شرک، دو پیامد خطرناک حتی برای پیامبران الهی دارد؛ اگر به فرض محال مشرک شوند: حبط اعمال؛ و خسران. حبط اعمال، به معنی محو آثار و پاداش عمل به علت شرک است؛ چراکه شرط قبول اعمال، اعتقاد به اصل توحید است، و بدون آن، هیچ عملی پذیرفته نیست. شرک، همچون توفانی است که اعمال آدمی را متلاشی می‌کند و با خود می‌برد: «اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری در برابر تندباد در روزی توفانی است. آن‌ها نمی‌توانند کمترین چیزی از اعمالی را که کرده‌اند، به دست آورند، و این گمراهی دور و درازی است.» (ابراهیم/۱۸). شرط دیگر قبول اعمال، موافقت بر ایمان (با ایمان از دنیا رفتن) است، و بدون آن، هیچ عملی پذیرفته نیست. قلب مشرک، همچون شوره‌زاری است که اگر تمام بذره‌های گل‌ها را در آن بپاشند، و باران حیات‌بخش هم بر آن بیارد، استعداد پرورش گلی را ندارد، و جز خس از آن نمی‌روید. زیان کار شدن آن‌ها اما برای این است که بزرگ‌ترین سرمایه‌های خود را که عقل و خرد و عمر گران‌بهاست، در این بازار بزرگ تجارت دنیا از دست داده و «جز حسرت و اندوه، متاعی نخریده‌اند.» (تفسیر نمونه، ج. ۱۹، ص. ۵۲۷). پیغمبر گرامی اسلام (ص) فرموده‌اند: «خداوند، همه‌ی بندگان را محاسبه می‌کند؛ مگر کسی را که به خدا شرک ورزیده؛ که بدون حساب به آتش فرستاده می‌شود.» (نورالتقلین، ج. ۴، ص. ۴۹۷).

عصمت انبیا با اختیار ایشان منافاتی ندارد

خطاب در آیه به رسول خدا (ص) و سایر انبیاء (ع) در باره‌ی نهی از شرک و انذارشان به حبط شدن عمل و جزء زیان کاران شدن، خطایی حقیقی و تهدید و اندازی راستین است؛ چراکه رسول خدا (ص) هم مأمور به ایمان آوردن است. او خودش نیز باید ایمان آورد به آنچه که مشرکان را بدان دعوت می‌کند، و خودش هم تکلیفی را که بدان دعوت می‌کند، اجرا کند.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ
 اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيْهِ اٰخَرٰى فَاِذَا هُمْ قِيٰمٌ يَنْظُرُوْنَ
 ﴿٦٨﴾ وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُوْرِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتٰبُ وَجِيءَ
 بِالنَّبِيِّنَ وَالشُّهَدَآءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ
 ﴿٦٩﴾ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُوْنَ ﴿٧٠﴾
 وَسِيقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۚ حَتّٰىٰ اِذَا جَآءَهَا
 فُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا اَلَمْ يَاْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ
 يَتْلُوْنَ عَلَيْكُمْ آيٰتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُوْنَكُمْ لِقَآءِ يَوْمِكُمْ
 هٰذَا قَالُوْا بَلٰى وَلٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلٰى الْكٰفِرِيْنَ
 ﴿٧١﴾ قِيْلَ ادْخُلُوْا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا فَبِئْسَ
 مَثْوٰى الْمُتَكَبِّرِيْنَ ﴿٧٢﴾ وَسِيقَ الَّذِيْنَ اٰتَقَوْا رَبَّهُمْ اِلَىٰ
 الْجَنَّةِ زُمَرًا ۚ حَتّٰىٰ اِذَا جَآءَهَا وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ
 خَزَنَتُهَا سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْهَا خٰلِدِيْنَ ﴿٧٣﴾
 وَقَالُوْا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَاَوْرَثْنَا الْاَرْضَ
 نَتَّبِعُوْنَ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَآءُ ۚ فَنِعْمَ اَجْرَ الْعٰمِلِيْنَ ﴿٧٤﴾

و در صور دمیده شود. پس جز کسانی که خدا بخواهد، (همه‌ی) کسانی که در آسمان‌ها و کسانی که در زمین هستند، می‌میرند. سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود. پس ناگاه (همگی) به پا می‌خیزند (و مات و مبهوت به اطراف‌شان) می‌نگرند (و در انتظار فرمان خدا می‌مانند). ۶۸ و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود، و آن نوشته‌ی (گران‌قدر که اعمال همگان در آن ثبت شده است، در میان) نهاده شود، و پیامبران و گواهان (اعمال، به صحنه‌ی محشر) آورده شوند، و بی آن‌که (مردم) مورد ستم واقع شوند، میان‌شان به عدالت داوری خواهد شد. ۶۹ و (پاداش) اعمال هر کسی به طور کامل به او داده می‌شود، و این (گواهان و نامه‌های اعمال)، در حالی‌ست که خدا (خود) از کارهایشان آگاه‌تر است. ۷۰ و کافران، گروه گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند. پس هنگامی‌که به آن می‌رسند، درهایش گشوده می‌شود و نگهبانانش به

آنان می‌گویند: «مگر پیامبرانی از خودتان نزدتان نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما می‌خواندند و شما را از روبه‌رو شدن با این روزتان هشدار می‌دادند؟» (دوزخیان) می‌گویند: «چرا! آمدند و خواندند؛ ولی (ما کافر شدیم، و) فرمان عذاب در باره‌ی کافران قطعی شده است.» ۷۱ گفته می‌شود: «از درهای دوزخ وارد شوید؛ در حالی که همیشه در آن خواهید ماند. پس جایگاه متکبران (در دوزخ) چقدر بد است!» ۷۲ و کسانی که (در دنیا) خود را از (خشم) پروردگارش حفظ کردند، گروه گروه (با اکرام و احترام) به سوی بهشت روان می‌شوند. پس هنگامی‌که به آن می‌رسند، در حالی که درهایش (به رویشان) گشوده است، (با صحنه‌ای وصف‌ناشدنی مواجه می‌شوند)، و نگهبانان بهشت به آنان می‌گویند: «سلامت و امنیتی (جاودان) بر شما باد! (از آلودگی گناهان) پاک شدید. پس برای همیشه در بهشت وارد شوید.» ۷۳ و (بهشتیان) می‌گویند: «سپاس و ستایش، از آن خداست که وعده‌اش را برابمان محقق کرد و زمین (بهشت) را به ما به ارث داد؛ به طوری که هر جایی از بهشت را که بخواهیم، منزلگاه (خود) برمی‌گزینیم. پس پاداش اهل عمل چقدر خوب است!» ۷۴

می‌گستراند و موازین قسط را در آن نصب می‌کند و بین اهل زمین به حق حکم می‌کند، خود به بانگ بلند این معنا را تأیید می‌کند (تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۴۵).

۵. نظریه‌ی مختار این است که مراد از «اشراق زمین به نور پروردگارش»، حالتی از خصایص روز قیامت چون کنار رفتن پرده‌ها؛ و ظهور حقیقت اشیاء؛ و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل است؛ به طوری که ناظران، حقیقت هر عملی را ببینند؛ چون اشراق هر چیزی، ظهور آن به وسیله‌ی نور است، و این هم جای شک نیست که ظهوردهنده‌ی آن روز، خدای سبحان است؛ چون هر سبب دیگری غیر از خدا در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیاء، در آن روز، با نوری که از خدای متعال کسب می‌کنند، روشن می‌شوند. این اشراق هرچند عمومی‌ست و شامل تمامی موجودات می‌شود و اختصاصی به زمین ندارد، چون غرض از آن، بیان حالت آن روز زمین و اهل زمین است، تنها برای زمین ذکر شده است. شاهد معنای یادشده، آیات ذیل است که بر ظهور اعمال و تجسم آن‌ها و شهادت اعضای بدن آدمیان و امثال آن دلالت می‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۴۴۷-۴۴۸): «(به او خطاب می‌شود): تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً نیزبین است.» (ق/۲۲)؛ «روزی که هر کس، هر کار نیکی را که کرده، حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند که میان او و اعمال بدی که کرده، فاصله‌ی زمانی زیادی باشد.» (آل عمران/۳۰)؛ «در آن روز، زمین تمام خبرهایش را بازگو می‌کند؛ چراکه پروردگارت به او وحی کرده است. در آن روز، مردم در گروه‌های پراکنده (از قبرها) خارج می‌شوند تا اعمالشان به آن‌ها نشان داده شود. پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای کار خیر کند، آن را می‌بیند، و هر کس هم‌وزن ذره‌ای کار بد کند، آن را می‌بیند.» (زلزال/۸).

تطبیق آیه

تطبیق آیه‌ی شریف بر قیام حضرت مهدی علیه السلام، تأکیدی بر این معنی‌ست که هنگام قیام مهدی علیه السلام، دنیا، نمونه‌ای از صحنه‌ی قیامت می‌شود، و عدل و داد، به وسیله‌ی آن امام به حق و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نماینده‌ی پروردگار، در روی زمین، آنجا که طبیعت دنیا می‌پذیرد، حکم‌فرما خواهد شد (تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۴۵). امام صادق علیه السلام فرموده است: «هنگامی که قائم ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود، و بندگان، از نور آفتاب مستغنی می‌شوند و ظلمت کنار می‌رود.» (تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۳۱) / ب

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۶۹. قیامت؛ صحنه‌ی روشن شدن زمین به نور خدا

در روز قیامت، نامه‌ی اعمال انسان‌ها را برای رسیدگی، انبیا را برای پاسخگویی در باره‌ی رسالت‌شان، و گواهان را برای ادای شهادت بر اعمال امت‌ها احضار می‌کنند، و بین اختلافات مردم بدون هیچ ظلمی داوری می‌شود. عدالت در داوری تا آنجاست که خود عمل به صاحبش داده می‌شود و نه جزای آن (حقیقت عمل برای انسان متجسم و متمثل شده، به او عرضه می‌شود).

تفاسیر متعدد برای اشراق زمین

اشراق زمین، به معنای نورانی شدن زمین است. کلمه‌ی نور، در بسیاری از موارد، به همان معنای معروفش یعنی نور حسی آمده، و در بعضی موارد، به عنایتی، بر ایمان و بر قرآن نیز اطلاق شده است. آن عنایت این است که ایمان (بقره/۲۵۷) و قرآن (تغابین/۸)، حقایقی را برای دارنده‌ی خود روشن می‌کنند؛ که اگر نمی‌کردند، به آن حقایق دست نمی‌یافت.

در باب تبیین مقصود از روشن شدن زمین به نور الهی، این تفسیرهای گوناگون طرح شده است:

۱. آن روز، زمین به نوری روشن می‌شود که خدا خلقتش کرده و نه به نور اجسام نورانی چون خورشید و ماه. اگر نور را به کلمه‌ی «پروردگارش» اضافه کرده، از قبیل «روحی» و «ناقة‌الله» است.

۲. مراد از آن، تجلی پروردگار متعال برای داوری بین خلق است؛ همچنان که در بعضی اخبار از طرق اهل سنت نیز آمده است (روح‌المعانی، ج ۲۴، ص ۳۰).

۳. مراد از آن، روشن شدن زمین به عدالت پروردگار است؛ چون همان‌طور که نور علم به عمل است، نور زمین هم به عدالت است. علامه مجلسی می‌گوید: «زمین، به عدل پروردگار در روز قیامت روشن می‌شود؛ زیرا نور زمین به عدالت است.» (بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۱). برخی نیز فرموده‌ی «ظلم در قیامت، در صورت تاریکی و ظلمت مجسم می‌شود.» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شاهد این معنی گرفته‌اند (روح‌البیان، ج ۸، ص ۱۴۰).

۴. خدای، عزوجل، کلمه‌ی نور را استعاره برای حق و برهان گرفته، و معنایش این است که زمین، به سبب حقی که در آن اقامه می‌شود، و عدلی که در آن گسترده می‌گردد، و میزان حقی که با آن حسنت و سیئات را می‌سنجد، نورانی می‌شود. همین که کلمه‌ی نور را به نام خودش اضافه کرده و فرموده «بنور رب»، با در نظر گرفتن این‌که رب، همان حق و عدل است، و نیز اضافه کردن نام خودش به ضمیر زمین (ربها)، با در نظر گرفتن این‌که نام او زمین را زینت می‌دهد، چون عدل خود را در آن

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِيَاتٍ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٥﴾

سُورَةُ غَافِرٍ (آیاتها) ۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمَّ ﴿١﴾ تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٢﴾ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿٣﴾ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ﴿٤﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥﴾ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٦﴾ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾

و فرشتگان را می بینی، در حالی که پروردگارشان را می ستایند (و از هر عیب و نقصی) منزّه اش می شمردند، گرداگرد عرش حلقه زده اند، و میان خلائق به عدالت داوری می شود، و (در پایان) گفته خواهد شد: «سپاس و ستایش، از آن خداست که مالک و صاحب اختیار جهانیان است.» ۷۵ سوره ی غافر (در مکه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده ی مهربان
 حا، میم. ۱ نازل کردن این کتاب، از جانب خدای شکست ناپذیر و داناست؛ ۲ که گناه را می آمرزد و توبه را می پذیرد و (کافران را) به سختی مجازات می کند و (به بندگانش) نعمت های فراوان می دهد. هیچ معبودی جز او نیست و بازگشت (همه) فقط به سوی اوست. ۳ تنها کافران در مورد آیات خداوند ستیزه می کنند. پس مبادا رفت و آمد (و فعالیت پیروزمندانه و پرسود) آنان در شهرها، تو را بفریبد. ۴ پیش از اینان،

قوم نوح، و پس از آنان، گروه های دیگر، پیامبران شان را دروغگو شمردند، و هر امتی تصمیم گرفت پیامبر خود را دستگیر کند، و با (سخنان) باطل بحث و جدل کردند تا با آن، حق را از بین ببرند. در نتیجه، آنان را مجازات کردم. پس (بنگر) کیفر من چگونه بوده است. ۵ بدین سان، فرمان پروردگارت در مورد کافران محقق شد؛ که آنان از دوزخیان خواهند بود. ۶ کسانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند، در حالی که پروردگارشان را می ستایند، (از هر عیب و نقصی) منزّه اش می شمردند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند (و می گویند): «پروردگارا، رحمت و دانش (بی پایان) تو، همه چیز را فرا گرفته است. پس کسانی را که (به درگاهت) توبه کرده، از راهت پیروی کردند، بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ حفظ فرما؛ ۷

۷. ماهیت عرش الهی

به نظر می‌رسد که حاملان عرش خداوند، از ملائکه‌اند؛ چون در آیه‌ی «(در آن روز، فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده‌اند.» (زمر/۷۵) تصریح شده که طواف‌کنندگان پیرامون عرش، از ملائکه‌اند. پس نتیجه می‌گیریم که حاملان عرش نیز از این طایفه‌اند.

عرش کجاست؟

مفسران، عرش را به چند گونه تفسیر کرده‌اند؛ از جمله، علم بی‌پایان خدا، مالکیت و حاکمیت خدا، هر یک از صفات کمالی و جلالی خدا، مجموعه‌ی عالم هستی، عالم بالا، عالم ماوراء طبیعت (تفسیر نمونه، ج ۲۰، صص ۲۸۳۵). همچنین طبق احادیث، عرش، بر علم خدا، علمی که خداوند انبیا را از آن واقف کرده (بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۸)، و قلب مؤمن (همان، ص ۳۹) تطبیق داده شده است.

توجه فرمایید: گرچه جمله‌ی «مُسَوِّئِ عَلَى الْعَرْشِ» به منزله‌ی کنایه است، یعنی خداوند دارای استیلا و تسلط است، این کنایه، منافاتی با این ندارد که حقیقت و واقعیتی این تعبیر را ایجاب کرده باشد، و استوای پروردگار بر عرش مانند سلطنت، استیلا، ملکیت، امارت، ریاست، ولایت و سیادت، دائر میان خود ما نیست که امری کاملاً اعتباری و قراردادی و خالی از حقیقت بوده باشد. درست است که ظواهر دینی، از حیث بیان، نظیر بیانات ما و به صورت اموری اعتباری‌ست؛ اما خدای سبحان در همه‌ی این بیاناتش حقایق و واقعیاتی را بیان می‌کند. به عبارت دیگر، گرچه معنای ملک و سلطنت و احاطه و ولایت و امثال آن در باره‌ی خدای سبحان، همان معنایی‌ست که ما از اطلاق این الفاظ به خود می‌فهمیم، مصداق‌ها با هم متفاوت‌اند. مصداق این الفاظ نزد خدای متعال، اموری واقعی و حقیقی و لایق ساحت قدس اویند، و نزد ما، اوصافی ادعایی و ذهنی و اموری اعتباری و قراردادی که به اندازه‌ی یک سر سوزن از عالم ذهن و وهم به خارج سرایت نمی‌کنند. برای مثال، ما اگر کسی را رئیس خود می‌نامیم، از این باب است که تابع اراده و تصمیم اویم؛ نه این‌که به‌راستی جامعه‌ی ما، یک بدن است، و او، سر آن بدن است. همچنین اگر کسی را عضو اجتماع می‌خوانیم، برای این نیست که او به‌راستی دست جامعه یا دل آن است؛ بلکه از این باب است که او نیز مانند دست و دل که در تشکیل بدن مؤثرند، در تشکیل اجتماع ما اثر دارد، و از همین جهت که زندگی ما، متشکل از مثنی امور اعتباری‌ست.

خدای متعال، در آیه‌ی «این زندگی دنیا، چیزی جز سرگرمی و بازی نیست.» (عنکبوت/۶۴)، زندگی دنیایی ما را لهو و لعب نامیده است؛ چون مقاصد دنیوی ما و مال و اولاد ما و ریاست و حکومت ما، جز عناوینی پنداری، چیز دیگری نیست و جز در عالم وهم محقق نمی‌شود و واقعیت نمی‌یابد.

حقیقت عرش چیست؟

کوتاه‌سخن این‌که فرموده‌ی «مُسَوِّئِ عَلَى الْعَرْشِ»، در عین این‌که مثالی‌ست که احاطه‌ی تدبیر خدا بر ملکش را مجسم می‌کند، بر این هم دلالت می‌کند که حقیقتی هم در این میان در کار هست؛ یعنی همان مقامی که زمام جمیع امور در آنجا متراکم و مجتمع می‌شود. این معنا، از آیه‌ی «مُسَوِّئِ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِمَّنْ شَفَعَ إِلَیْهِ بَعْدَ إِذْنِهِ» (یونس/۳) به خوبی استفاده می‌شود؛ چون این آیه، استوای بر عرش را به تدبیر امور تفسیر می‌کند و از وجود چنین صفتی برای خدای متعال خبر می‌دهد.

اسباب تدبیر و اسباب تعویض در تدبیرها، همه از اوست. بنابراین اگر می‌بینیم که بعضی از موجودات پست، از جهت قصوری که در استعداد آن‌هاست، عصیان می‌ورزند و پذیرای صور زیبا و مواهب عالی نیستند، باید بدانیم که همین عصیان آن‌ها، عین اطاعت؛ رد آن‌ها، عین قبول؛ و امتناعشان از تربیت، عین تربیت است. برای مثال، اگر می‌بینیم انسان به علت جهلی که دارد، در برابر پروردگار خود طغیان و سرکشی می‌کند، همین استنکافش از خضوع در برابر خدا نیز انقیاد و تسلیم شدن در برابر حکم اوست، و اگر انسان، به خیال خود، با خدای خود مکر می‌کند، همین مکرش عین گرفتار مکر خدا شدن است (انعام/۱۲۳). پس هر سبب مخالفی که با اذن خدا بین تدبیر الهی و مقتضیات آن حایل می‌شود، باز تدبیر الهی به شمار می‌رود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، صص ۱۹۳-۱۹۶).

فرشتگان حامل عرش برای مؤمنان دعا می‌کنند

ملائکه‌ای که حامل عرش‌اند، عرش‌ی که تمامی اوامر و همه‌ی احکام الهی از آنجا صادر می‌شود، اوامر و احکامی که با آن‌ها امور عالم تدبیر می‌شود، و نیز ملائکه‌ای که پیرامون عرش‌اند، یعنی ملائکه‌ی مقرب، می‌گویند: خدایا، اکنون که رحمت و علم تو واسع است، پس کسانی را که با ایمان آوردن به یگانگی تو و با پیروی دین اسلام، به سوی تو برگشتند، بیامرز و از عذاب جحیم نگاه دار. این، همان غایت و غرض نهایی از مغفرت است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۴۶۸-۴۶۹). ا/ب



رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ
 صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ
 الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ
 يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾ إِنَّ
 الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ
 إِذْ تُدْعُونَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتُكْفَرُونَ ﴿١٠﴾ قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا
 آثَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ
 إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿١١﴾ ذَالِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ
 وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكُ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ
 الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿١٢﴾ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلْ لَكُمْ مِنَ
 السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾ فَادْعُوا اللَّهَ
 مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١٤﴾ رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ
 ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
 لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾ يَوْمَ هُمْ بَرْزُورٌ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ
 مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

پروردگارا، آنان را در باغ‌هایی (از بهشت) که برای اقامت همیشگی‌ست و به آنان وعده داده‌ای، وارد کن، و (همچنین) کسانی از پدران و همسران و فرزندان‌شان را که صلاحیت (ورود به بهشت را) دارند، به لطف خود بخش و وارد بهشت فرما؛ زیرا این تویی که شکست‌ناپذیر و حکیم هستی؛ ۸ و آنان را از (کیفر) بدی‌ها (یشان) حفظ فرما. و در آن روز، هر کس را از (کیفر) بدی‌هایش) حفظ کنی، به‌راستی که او را مورد رحمت (خود) قرار داده‌ای و این، همان نجات و پیروزی بزرگ است. ۹ کافران (پس) از افکنده شدن در جهنم، با خشم و نفرت، خود را ملامت می‌کنند؛ (پس) ندا می‌شوند: «بی‌گمان در آن زمان که به ایمان فرا خوانده می‌شدید و (به جای تسلیم شدن) کفر می‌ورزیدید، خشم خداوند (به شما)، بیشتر از خشم‌تان (در امروز) به خودتان بود.» ۱۰ (کافران) می‌گویند: «پروردگارا، دو بار ما را میراندی و دو بار ما را زنده کردی.

در نتیجه، به گناهان‌مان اعتراف کردیم. پس آیا راهی برای بیرون رفتن (از این مهلکه) وجود دارد؟» ۱۱ (گفته می‌شود): «این (عذاب)، بدین سبب است که چون خداوند به یگانگی پرستش می‌شد، کفر می‌ورزیدید، و اگر شریک و همتایی برایش قرار داده می‌شد، ایمان می‌آوردید؛ پس داوری و (صدور) فرمان، برای خداوند بلندمرتبه‌ی بزرگ است.» ۱۲ او کسی‌ست که نشانه‌هایش را به شما نشان می‌دهد و از آسمان، روزی (مادی و معنوی) برایتان فرو می‌فرستد، و فقط کسانی که (به درگاه خدا) بازمی‌گردند، متذکر (این حقایق) می‌شوند. ۱۳ پس در حالی که عبادت (خود) را برای خدا خالص کرده‌اید، او را بپرستید؛ هرچند کافران خوش نداشته باشند. ۱۴ درجات و مقام‌هایش (بس) بلند است، و صاحب تخت فرمان‌روایی (عالم) است. (خداوند)، روح را که (شأنی) از شئون (خاص) اوست، (همراه فرشتگان)، بر (قلب) هر کس از بندگانش که بخواهد، می‌افکند تا (مردم را) به روز روبه‌رو شدن (با خداوند متعال) هشدار دهد؛ ۱۵ روزی که با تمام وجود (در پیشگاه حق) آشکار می‌شوند؛ (بدین صورت) که هیچ چیز آنان، از خدا مخفی نمی‌ماند. (آنگاه از ناحیه‌ی خداوند ندا می‌آید که): «امروز، فرمان‌روایی، از آن کیست؟» (و پاسخ داده می‌شود که): «تنها برای خدای یگانه و بسیار مسلط و چیره.» ۱۶

«رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ»؛ چون می‌بینیم که به‌رغم اعترافشان به این‌که خدا وعده‌ی جنات عدن داده و به‌رغم این‌که می‌دانند که خدا خلف وعده نمی‌کند، درخواست کرده‌اند که مؤمنان را داخل آن جنات بفرماید. صریح‌تر از آیه‌ی پیشین، این آیه است: «پروردگارا، آنچه را که به وسیله‌ی پیامبرانت به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن و ما را در روز رستاخیز رسوا مکن؛ زیرا تو هیچ‌گاه از وعده‌ی خود تخلف نمی‌کنی.» (آل‌عمران/۱۹۴)؛ که حکایت دعای خود مؤمنان است.

قبول توبه، از کارهایی‌ست که خدای متعال بر خود واجب کرده، و آن را حق توبه‌کنندگان دانسته و فرموده است: «پذیرش توبه از سوی خدا، تنها ویژه‌ی کسانی‌ست که کار بدی را از روی جهالت می‌کنند، سپس زود توبه می‌کنند. خداوند، توبه‌ی چنین اشخاصی را می‌پذیرد، و خدا دانا و حکیم است.» (نساء/۱۷). بنابراین، طلب هر حقی که خدا بر خود واجب کرده، از قبیل درخواست مغفرت گناه توبه‌کننده و درخواست طلب روزی یا استجاب دعا و امثال آن، در حقیقت، مراجعه به خداست برای این‌که وعده‌ی خود را تثبیت کند، و نیز اظهار اشتیاق برای رسیدن به رستگاری به سبب کرامت اوست.

آیا فضل به بندگان بر خدا واجب است؟

صرف این‌که می‌دانیم فلان رفتار خدا با بندگانش تفضل است، دلیل این نیست که این رفتار بر خدا واجب نیست؛ چون هر عطیه از عطا‌یای خدا که فرض شود، تفضل اوست؛ چه واجب‌الصدور باشد و چه غیر واجب؛ چون اگر صدور فعلی از خدای متعال واجب باشد، چنان نیست که دیگری در ایجاب آن دخالت کرده و خدا را مقهور تأثیر خود کرده باشد؛ چون مؤثر در هر چیز، تنها و تنها خود اوست، و چیزی در او اثر نمی‌گذارد. معنای وجوب صدور آن فعل نیز این است که خدای عزیز، صدور آن را بر خود واجب کرده. معنای وجوب نیز این است که خدای عزیز قضا رانده که این کار بشود و این عطیه افاضه گردد، و این قضا هم حتمی‌ست. پس اگر کاری را می‌کند که فرض کردیم بر خود واجب کرده، به مشتی از ناحیه‌ی خویش می‌کند. او منزله است از این‌که دیگری او را به کاری مجبور، یا کاری را بر او الزام کند؛ بلکه اگر آن کار، عطیه‌ای باشد، در عین این‌که بر حسب فرض، واجب بوده، تفضلی‌ست که کرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۴۷۲-۴۷۳). / ب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹. مؤمنان، در غفران الهی، بهره‌مند از دعای فرشتگان‌اند

فرشتگان از خدا می‌خواهند که مؤمنان را از بدی‌ها و سیئات مصون نگاه دارد. مراد از سیئات چیست؟ گفته‌اند که مراد از سیئات، آثار گناهان است که همان کیفر آن‌هاست. آثار گناهان بدین مناسبت سیئات خوانده شده‌اند که کیفر بدی هم بدی‌ست (شوری/۴۰). همچنین ذکر شده است که مراد از کلمه‌ی سیئات، خود گناهان و نافرمانی‌هاست، و کلمه‌ی مضاف به سیئات (عذاب یا جزا) حذف شده است. بنابراین، معنای آیه این است که پروردگارا، ایشان را از جزای گناهان یا عذاب گناهان حفظ بفرما (روح‌المعانی، ج ۲۴، ص ۴۸). برخی، مراد از سیئات را خود آن گناهانی دانسته‌اند که در دنیا واقع می‌شود. پس معنای جمله این است که پروردگارا، مؤمنان را به توفیق خود در دنیا از ارتکاب گناهان حفظ فرما. البته تقوا مراتبی دارد: پرهیز از عقاید فاسد، صفات خبیث و ملکات پلید تا اعمال قبیح و افعال سیئه. کلمه‌ی سیئات، همه‌ی این موارد را شامل می‌شود. این تقوای الهی، اعم از توفیق و تأیید، الهامات خاصه و ایجاد اسباب و مرقبات توسط خداوند است، و تمام این‌ها، از شئون رحمت اوست که شامل بنده می‌شود؛ لکن مشروط به این‌که بنده هم اسباب چنین رحمتی را فراهم کند (اطیب‌البیان، ج ۱۱، ص ۲۵۷). گفته شده است که ظاهراً این آیه از آیاتی‌ست که دلالت می‌کند بر این‌که پادشاه روز قیامت، خود اعمال است؛ همچنان که کیفر اعمال زشت نیز خود آن اعمال است (تحريم/۷). به هر حال، مراد از سیئاتی که ملائکه از خدا می‌خواهند که مؤمنان را از آن‌ها حفظ کند، هراس‌ها و شدایدی‌ست که در روز قیامت همه با آن‌ها مواجه‌اند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۴۷۱).

منافات نداشتن طلب مغفرت برای مؤمنان توسط فرشتگان با

وجوب این غفران از ناحیه‌ی خدا

بعضی از مفسران گفته‌اند که جمله‌ی «فَاغْفِرْ لَأَنبِيَاءِ تَابُوا...» بر این دلالت می‌کند که برداشتن و إسقاط عقاب بعد از توبه، تفضلی از خدای متعال است؛ چون اگر واجب بود که با توبه، عقاب از مؤمنان ساقط شود، دیگر احتیاج نبود که ملائکه آن را درخواست کنند (مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۵۱۵). البته این استدلال صحیح نیست؛ برای این‌که واجب بودن إسقاط عقاب تائبان یا صدور هر کار دیگر از خدای متعال، منافاتی با صحت درخواست آن ندارد؛ به شهادت کلام خود ملائکه که بعد از استغفار گفته‌اند:



امروز، هر کسی، در مقابل کارهایی که کرده، جزا می‌بیند. امروز، هیچ ستمی وجود ندارد؛ زیرا خداوند، زود به حساب (بندگان) می‌رسد، (و محاسبه‌ی اعمال مردم طولانی نمی‌شود و او را دچار اشتباه نمی‌کند). ۱۷. آنان را به (آن) روز نزدیک هشدار ده؛ آنگاه که (از شدت ترس)، جان‌ها به گلو می‌رسد؛ و این در حالی‌ست که به شدت اندوهگین هستند و اندوه خود را فرو می‌برند. ستم‌کاران، هیچ دوست مهربانی ندارند و نه شفاعت‌کننده‌ای که (فرمانش) اطاعت شود. ۱۸. (خداوند) از نگاه‌ها و اشاره‌های مخفیانه‌ی چشم‌ها و آنچه دل‌ها پنهان می‌کنند، آگاه است. ۱۹. خداوند، حکم حق می‌دهد، و معبودهایی که به جای او می‌پرستند، نمی‌توانند هیچ حکمی بدهند. این خداست که بسیار شنوا و بیناست. ۲۰. آیا در زمین سیر و سیاحت نکردند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ لِيَوْمٍ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٧﴾ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأُزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كُظْمِينَ مَالِ الظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعَ يُطَاعُ ﴿١٨﴾ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٢٠﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٢١﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿٢٣﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾

آنان بودند، چگونه شد؟ بی‌گمان آنان از ایشان نیرومندتر و دارای آثار (و بناهای) محکم‌تری در زمین بودند. پس (پیامبران الهی را تکذیب کردند، و) خداوند، آنان را به سبب گناهان‌شان مجازات کرد، و هیچ کسی نبود که آنان را از (عذاب) خدا حفظ کند. ۲۱. آن (مجازات)، بدین سبب بود که پیامبران‌شان همراه معجزات و دلایل روشن نزدشان می‌آمدند؛ (ولی) نتیجه‌ی (دعوت‌شان) این شد که (آن مردم) کفر ورزیدند. پس خدا آنان را مجازات کرد؛ زیرا او نیرومند است و به‌سختی مجازات می‌کند. ۲۲. به‌راستی موسی را همراه آیات و معجزات‌مان و دلیلی آشکار نزد فرعون و هامان و قارون فرستادیم. پس گفتند: «(این مرد)، جادوگری‌ست بس دروغگو.» ۲۳ و ۲۴. پس هنگامی که حق و حقیقت را از جانب ما برایشان آورد، گفتند: «پسران کسانی را که با او ایمان آورده‌اند، بکشید و زنان‌شان را (برای کنیزی) زنده نگه دارید.» و این در حالی بود که نیرنگ کافران فقط در تباهی و گمراهی جای داشت. ۲۵.

۱۹. مراقب نگاه‌هایمان باشیم

در باب مقصود از خائنة الاعین، موارد ذیل گفته شده است:

۱- منظور این است که شخصی بگوید دیدم؛ در حالی که ندیده؛ و بگوید ندیدم؛ در حالی که دیده است؛ ۲- بعضی می‌گویند که مراد از خائنة الاعین، تمامی گناهان نیست؛ بلکه تنها آن گناهی منظور است که برای دیگران هویدا نباشد، و از آنان پوشیده باشد؛ مانند نگاه‌های زیر چشمی و پنهانی؛ ۳- برخی نیز گفته‌اند که مراد، چشم‌های خائن است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۲۴۸).

جمله‌ی «وَمَا تُخْفِي الصُّورُ»، به معنای وجوه کفر و نفاق و گناهان است که صاحبش آن را در نفس خود پنهان می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۴۸۶).

امام صادق علیه السلام در باب معنای آیه‌ی شریف فرموده است: «آیا ندیده‌ای گناه انسان به چیزی نگاه می‌کند؛ اما چنین واغود می‌کند که به آن نگاه نمی‌کند؟ این نگاه‌ها، خیانت‌آلود است.» (تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۳۸).

در احادیث، نگاه‌های خیانت‌آلود، از شخص معصومان نفی شده است: چون روز فتح مکه شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، همه‌ی مردم را امان داد؛ مگر چهار مرد و دوزن را که در باره‌ی آنان دستور داد که هر جا آنان را دیدید، به قتل برسانید؛ حتی اگر به پرده‌ی کعبه آویخته بودند. یکی از آن چهار نفر، عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح بود که خود را نزد عثمان بن عفان پنهان کرده بود. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به بیعت دعوت فرمود، عثمان، عبدالله را آورد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، با عبدالله بیعت کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط نگاهی به او کرد و از بیعت امتناع ورزید. بار دوم و سوم، عثمان، سخن خود را تکرار کرد. بعد از بار سوم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد. آنگاه به اصحاب خود رو کرد و فرمود: چطور یک مرد رشید در بین شما پیدا نشد که وقتی دید من از بیعت با این مرد خودداری کردم، برخیزد و او را به قتل برساند. گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ما از نیت درونی شما خبر نداشتیم. چرا با چشم به ما اشاره نکردید؟ فرمود: برای این که برای یک پیغمبر شایسته نیست که خائنة الاعین داشته باشد (الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۴۹).

خداوند، ناظر بر نگاه‌های خیانت‌آلود است

خیانت چشم‌ها، اشکال گوناگونی دارد؛ گاه به صورت نگاه‌های دزدکی به زنان بیگانه، یا اشاراتی با چشم برای تحقیر یا

عیب‌جویی از دیگران، یا اشاراتی که مقدمه‌ی توطئه‌ها و نقشه‌های شیطانی‌ست. نگاه‌های خیانت‌آلود، خواه به نوامیس مردم باشد یا امور دیگری که نگاه کردن به آن‌ها ممنوع است، بر خداوندی که ذره‌ای از آسمان‌ها و زمین از علم او مخفی نیست، پنهان نمی‌ماند: «به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین، از علم او دور نخواهد ماند.» (سبأ/۳).

به‌راستی اگر انسان به چنین حساب‌رسی دقیقی در قیامت مؤمن باشد که حتی نگاه‌ها و اندیشه‌ها، و انگیزه‌های آن‌ها، همگی زیر سؤال می‌روند و به‌دقت بررسی می‌شوند، حد‌اعلی تقوی در وجودش زنده می‌شود، و چه اثری دارد این ایمان به معاد و مراقبت الهی و حساب‌رسی قیامت در تربیت نفوس انسان‌ها! می‌گویند: یکی از علمای بزرگ، پس از پایان تحصیلات خود در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، هنگامی که می‌خواست به کوشش بازگردد، ضمن خداحافظی با استادش، از او تقاضای پند و موعظه کرد. او گفت: بعد از تمام این زحمات، آخرین اندرز، کلام خداست. این آیه را هرگز فراموش مکن: «آیا انسان نمی‌داند که خدا همه‌چیز را می‌بیند؟» (علق/۱۴). آری، از دیدگاه یک مؤمن حقیقی، تمام عالم، محضر خداست، و همه‌ی کارها در حضور او انجام می‌گیرد. دانستن همین نکته، برای دوری از گناهان کافیست (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۶۶).

اگر در آیه‌ی شریف دقت کنیم و از آن پند آموزیم، می‌توانیم بذره‌های نفاق و ریشه‌های خیانت را از دل‌های خود بزداییم؛ زیرا انسان وقتی مراقبت و نگرینست دقیق خدا بر خویشش را احساس می‌کند و از حقیقت آگاهی و دانش خدای متعال بر آنچه در قلبش می‌گذرد، کاملاً واقف می‌شود، نفاق و دورویی نمی‌ورزد و خیانت نمی‌کند و در قبال گناه بی‌پروا نیست (تفسیر هدایت، ج ۱۲، ص ۴۴).

اثبات الوهیت پروردگار

یکی از لوازم بدیهی الوهیت این است که اله باید در بندگان خود و در بین آنان به‌حق دآوری کند، و خدای سبحان در قیامت در بین خلقش به‌حق دآوری می‌کند؛ اما مقدمه‌ی این دآوری، علم به امور بندگان است؛ آن هم همه‌ی امور ایشان؛ اعم از امور نهان و آشکار. بنابراین، آیه‌ی شریف، مقدمه‌ای برای اثبات الوهیت خداوند نیز هست. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «از نافرمانی خدا در خلوت‌ها بپرهیزید؛ زیرا همان که گواه (بر اعمال) است، دآوری می‌کند.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۴). / ب



وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ
 أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿٣٦﴾
 وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ
 لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٣٧﴾ وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ
 فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ
 وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ
 كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ
 اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٣٨﴾ يَقُومُ لَكُمْ الْمَلِكُ
 الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَصْرِفُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ
 جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ
 إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٣٩﴾ وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقُومُ إِنِّي أَخَافُ
 عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٤٠﴾ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ
 وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿٤١﴾
 وَيَقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٤٢﴾ يَوْمَ تُؤَلَّفُونَ مَدْبِرِينَ
 مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٤٣﴾

فرعون (به مخالفان کشتن موسی) گفت: «مرا (به حال خود) رها کنید تا موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد). من می‌ترسم دین شما را تغییر دهد، یا در این سرزمین تباهی پدید آورد.» ۲۶ موسی گفت: «من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از (شر) هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد.» ۲۷ مرد باایمانی از بستگان فرعون که ایمانش را پنهان می‌کرد، گفت: «آیا مردی را می‌کشید به جرم این که می‌گوید مالک و صاحب اختیار من، فقط الله است؟؛ حال آن‌که از جانب پروردگارتان برای شما معجزات و دلایلی روشن آورده است، و اگر دروغگو باشد، دروغش فقط به ضرر خودش است، و اگر راستگو باشد، برخی از عذاب‌هایی که به شما وعده داده، به شما خواهد رسید؛ زیرا (در این صورت، شما پا از حد خود فراتر گذاشته و در مورد خدا دروغ گفته‌اید، و) خداوند، کسی را که

پایش را از حد خود فراتر بگذارد و بسیار دروغ بگوید، هدایت نخواهد کرد. ۲۸ ای قوم من، امروز، شما در این سرزمین، پیروزمندانه فرمان‌روایی مطلق را در اختیار دارید؛ (ولی) اگر عذاب خدا سراغ‌مان بیاید، چه کسی ما را یاری کرده، در برابر آن حفظ می‌کند؟» فرعون گفت: «من فقط آنچه را که (مصلحت) می‌بینم، به شما می‌نمایانم و صرفاً راه درست را به شما نشان می‌دهم.» ۲۹ کسی که ایمان آورده بود، گفت: «ای قوم من، من بر شما (از روزی) مانند روز (عذاب) آن گروه‌ها (ای سرکش) می‌ترسم؛ ۳۰ (می‌ترسم که) همچون سنت (او در مورد) قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنان بودند، (در مورد شما نیز اجرا شود)، و (البته) خداوند نمی‌خواهد ستمی به بندگان روا بدارد، و می‌خواهد که سرنوشت شما، به دست خودتان رقم خورد؛ ۳۱ ای قوم من، من بر شما از روزی می‌ترسم که (بهشتیان و دوزخیان) یکدیگر را ندا می‌دهند؛ ۳۲ روزی که پشت کرده، پا به فرار می‌گذارید؛ در حالی که هیچ محافظی در برابر (عذاب) خدا نخواهید داشت. (آری)، کسی که خدا گمراهش کند، هیچ راه‌نمایی نخواهد داشت؛ ۳۳

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۲۸. درآمدی بر موضوع تقیه

خود را بر سر دوراهی‌ای ببینند که یا باید از اظهار عقیده‌ی باطنی خود چشم‌پوشند، یا با اظهار عقیده‌ی خود، جان و مال و حیثیت خود را به خطر افکنند، تحقیق می‌کند که اگر اظهار عقیده‌ی مربوط به موردی باشد که ارزش فدا کردن جان و مال و حیثیت داشته باشد، در چنین موقعی، اقدام به این فداکاری را صحیح می‌شمارند، و اگر اثر شایان ملاحظه‌ای در آن نبینند، از اظهار عقیده‌ی چشم‌پوشند (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۰۱).

ابوبالاب، عمومی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شاید تا آخر عمر روش تقیه را از دست نداد و تنها در مقطع‌های خاصی ایمان خود را آشکار کرد؛ ولی در مواقع دیگر به صراحت چیزی نمی‌گفت تا بتواند نقش مؤثر خود را در حفظ جان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقابل بت‌پرستان لجوج و بی‌رحم و کینه‌توز ایفا کند (همان، ج ۲۰، ص ۸۹).

۳. جایگاه تقیه: تقیه در همه جا یک حکم ندارد؛ بلکه گاهی واجب، گاهی حرام و زمانی مباح است: الف. وجوب تقیه، در صورتی است که جان یا مکتب انسان بدون فایده‌ی مهمی به خطر بیفتد. در چنین موقعی، راه صحیح و عاقلانه این است که مدافعت حقیقت، برای پیش‌برد اهداف مقدس خود، با تغییر شکل مبارزه، به مبارزات غیرمستقیم یا مخفیانه دست بزنند (همان، ج ۲، ص ۵۰۲)؛ به‌ویژه در زمانی که جمعیت مؤمنان، در منطقه‌ای در اقلیت و در چنگال اکثریتی بی‌منطق و بی‌رحم گرفتار باشند. در چنین اوضاعی باید این گروه نیروی خود را برای قیام نهایی حفظ کند؛ ب. اگر تقیه موجب ترویج باطل و گمراهی مردم و تقویت ظلم و ستم شود، حرام و ممنوع است؛ ج. در حالات بلال می‌خوانیم که وقتی اسلام آورد و شجاعانه به دفاع از منطق اسلام و حمایت از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخاست، مشرکان او را تحت فشار شدید قرار دادند؛ تا جایی که در زیر آفتاب سوزان، صخره‌ی بزرگی روی سینه‌اش می‌گذاشتند و به او می‌گفتند که باید به خدا کافر شوی. او خودداری می‌کرد و در حالی که نفس‌هایش به شماره افتاده بود، پیوسته می‌گفت: احد... احد... سپس می‌گفت: به خدا سوگند، اگر می‌دانستم برای شما سخنی از این ناگوارتر است، آن را می‌گفتم (فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۸۴). به همین دلیل، محققان گفته‌اند که در این‌گونه موارد، شکستن سد تقیه و تسلیم نشدن در برابر دشمن جایز است؛ هرچند به قیمت جان انسان تمام شود؛ چراکه هدف، برپا داشتن پرچم توحید و اعتلای کلمه‌ی اسلام است (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۲۴). / ب

مؤمن آل‌فرعون، از دودمان خود فرعون، یعنی از نژاد قبطیان و نیز از خواص درباریان وی بود، و کسی از ایمان درونی او خبردار نشده بود؛ چون ایمان خود را از آنان مخفی و تقیه می‌کرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۴۹۸). برخی مفسران نیز مؤمن آل‌فرعون را از بنی‌اسرائیل دانسته‌اند که ایمان خود را از آل‌فرعون کتمان می‌کرد (روح‌المعانی، ج ۲۴، ص ۶۳)؛ که صحیح نیست. در موضوع تقیه به موارد ذیل باید توجه کرد:

۱. ماهیت و هدف تقیه: تقیه یا کتمان عقیده‌ی باطنی، برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند، به معنی ضعف، ترس و محافظه‌کاری نیست؛ بلکه غالباً یک وسیله‌ی مؤثر برای مبارزه با زورمندان و جباران و ظالمان است: الف. کشف اسرار دشمن، جز از طریق افرادی که از روش تقیه استفاده می‌کنند، ممکن نیست؛ ب. ضربات غافل‌گیرانه بر پیکره‌ی دشمن، جز از طریق تقیه و کتمان نقشه‌ها و طرح‌های مبارزه صورت نمی‌گیرد.

مؤمن آل‌فرعون نیز تقیه‌اش برای خدمت به آیین موسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دفاع از حیات او در لحظات سخت و بحرانی بود. چه چیز از این بهتر که انسان، فرد مؤمنی در دستگاه دشمن داشته باشد که تا اعماق تشکیلات او نفوذ کند و از همه چیز باخبر شود و دوستان را موقف در جریان بگذارد، و حتی در موقع لزوم، در فکر جباران نفوذ کند و نقشه‌هایشان را دگرگون کند؟! آیا اگر مؤمن آل‌فرعون از روش تقیه استفاده نمی‌کرد، هرگز توانایی این خدمات را داشت؟ (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۸۸).

۲. اعتبار تقیه در لسان آیات، روایات، عقل و تاریخ: قرآن کریم بر تقیه چنین صحنه می‌گذارد: «کسانی که پس از ایمانشان، به خدا کفر ورزند (نه هر کافری)، بلکه آنان که سینه‌ی خود را به کفر خرسند و گسترده کنند، بر آن‌ها غضبی از سوی خداوند است و عذابی بزرگ دارند؛ مگر کسی که (به گفتار کفر) مجبور شود؛ در حالی که قلبش به ایمان مطمئن باشد (که مغضوب خدا نیست)» (نحل/۱۰۶).

امام صادق صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «تقیه، دین من و دین پدران من است. کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. تقیه، سپر خداوند در روی زمین است؛ چراکه اگر مؤمن آل‌فرعون، ایمان خود را اظهار کرده بود، کشته می‌شد.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۲۵۷). همچنین می‌فرماید: «تقیه، سپر مؤمن و وسیله‌ی حفظ مؤمن است.» (وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، باب ۲۴، حدیث ۲۴).

تقیه، در جای خود، یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی‌ست؛ زیرا تمام مردم عاقل و خردمند جهان، هنگامی که



وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي
شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن نَّبْعَثَ اللَّهَ
مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن هُوَ مُسْرِفٌ
مُرْتَابٌ ﴿٣٤﴾ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ
أَتَتْهُمْ كِبْرًا مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ
يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ
يُهَامِنُ ابْنُ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغَ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾ أَسْبَابَ
السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا
وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ
السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿٣٧﴾ وَقَالَ الَّذِي
ءَامَنَ يَأْتِيهِمْ أَتَّبِعُونَ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٣٨﴾
يَأْتِيهِمْ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ
دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا
وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

به راستی پیش از این (نیز) یوسف برایتان معجزات و دلایل روشن آورد. پس از آن، شما همواره در مورد آنچه برایتان آورده بود، شک و تردید داشتید. پس هنگامی که از دنیا رفت، گفتید: خداوند، پس از او، هیچ پیامبری نمی فرستد. بدین سان، خداوند، هر کس را که پا از حد خویش فراتر گذارد و (مغرضانه در آیات الهی) تردید ورزد، گمراه می کند. ۳۴ همان کسانی که در مورد آیات و نشانه های خدا - بی آن که دلیلی برایشان آمده باشد - بحث و جدل می کنند، (بحث و جدل شان) نزد خدا و مؤمنان، سخت نفرت انگیز است. بدین سان، خداوند بر هر قلب متکبر و زورگویی مهر می نهد. ۳۵ فرعون گفت: «ای هامان، برای من بنایی بلند بساز تا مگر به آن راه ها برسم؛ ۳۶ (یعنی) به راه های آسمان ها؛ تا بر خدای موسی اشراف پیدا کنم و از حال و وضعیت او آگاه شوم، و البته من او را دروغگو

می پندارم.» و بدین سان، کردار زشت فرعون در نظرش آراسته ، و از راه (راست) بازداشته شد. (آری)، نیرنگ فرعون (هیچ سودی نداشت؛ بلکه) فقط به تباهی و نابودی انجامید. ۳۷ آن مرد با ایمان گفت: «ای قوم من، از من پیروی کنید تا راه هدایت را به شما نشان دهم؛ ۳۸ ای قوم من، این زندگی دنیا، فقط بهره مندی (کوتاهی) است (که به سرعت پایان می پذیرد)، و آخرت است که سراي اقامت (جاودان) است؛ ۳۹ هر کس مرتکب کار بدی شود، فقط همانند آن کیفر می شود، و کسانی که کار شایسته ای بکنند - چه مرد و چه زن - و این در حالی باشد که ایمان داشته باشند، اینان اند که داخل بهشت می شوند و در آنجا بی پایان روزی داده می شوند؛ ۴۰

۳۴ - ۳۵. آیا هدایت، اثری بر مسرف، شکاک، متکبر و جبار ندارد؟

در بررسی اجمالی آیات گذشته، فعلی و آینده، چنین به نظر می‌رسد که مؤمن آل‌فرعون برای نفوذ در قلب تیره‌ی فرعون و فرعونیان و زدودن زنگار کبر و کفر از آنها، سخنان خود را در چند شکل و مقطع طرح کرد: ۱- دوجانبه و احتیاط‌آمیز سخن گفت و آن قوم کافر طغیانگر را به پرهیز از ضرر محتمل دعوت کرد: «اگر موسی دروغ بگوید، دامن خودش را می‌گیرد، و اگر راست بگوید، دامن ما را می‌گیرد. بترسید و احتیاط را از دست ندهید.» ۲- آن‌ها را به سیر در زمین و مطالعه‌ی احوال اقوام پیشین دعوت کرد و آنان را از این‌که گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند، بر حذر داشت؛ ۳- در همین آیات شریف آمده که قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر شد؛ تاریخی که چندان از آن‌ها فاصله نداشت و روابط و پیوندهایش هم به هم نخورده بود. او موضوع نبوت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام را طرح کرد که از اجداد موسی عَلَيْهِ السَّلَام بود و از طرز برخورد آن‌ها با دعوت او سخن گفت (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۹۷).

مؤمن آل‌فرعون به قوم خود گفت: سوگند می‌خورم که قبل از موسی نیز یوسف به سوی شما مصریان آمد و آیات بیناتی آورد؛ آیاتی که دیگر هیچ شکی در رسالتش برای کسی باقی نمی‌گذاشت؛ ولی تا او زنده بود، شما همواره به دعوت او شک داشتید، و همین که از دنیا رفت، گفتید که بعد از یوسف، خدای سبحان، دیگر رسولی مبعوث نمی‌کند، و با این سخن، گفتار خود را نقض کردید و هیچ پروایی هم نکردید. آری، علت کار شما این است که خداوند هر اسرافگر شکاکی را گمراه می‌کند. اکنون هم در برابر دعوت موسی می‌خواهید همان روش را پیش گیرید.

بنی اسرائیل، موسی را نیز مانند یوسف انکار کردند

یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، یکی از دوازده پسر یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام بود که به رسالت مبعوث، و شهریاری مقتدر شد که مردم مصر، فرمان‌بردار او شدند. او کمالات مادی را با شهریاری و تسلط، و کمالات معنوی را با رسالت در وجود خود گرد آورده بود. با وجود این، برخی نسبت بدو کفر می‌ورزیدند؛ اما پیش خود می‌گفتند: ما اکنون این کفر خود را آشکار نمی‌کنیم؛ بلکه درنگ می‌کنیم تا یوسف بمیرد، و آنگاه پس از او خود بر مملکت چیره می‌شویم. با آن‌که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، خیر و فضل برای ملت مصر آورده بود، آنان به‌ظاهر به دست یوسف به دیانت گردن نهاده بودند

و همچنان خواستار بازگشت به گمراهی پیشین خود بودند؛ زیرا به سبب شك و تردید، فاسد شده بودند. آنان پس از مرگ یوسف، خیلی زود به حالت کفر بازگشتند؛ گویی با مرگ یوسف آسوده شدند (تفسیر هدایت، ج ۱۲، صص ۶۵-۶۶). هنگامی که رحلت یوسف نزدیک شد، بنی‌اسرائیل را جمع کرد و خبر داد که این قبطیان بر شما مسلط می‌شوند؛ تا آن‌که خداوند از شما فرزندی می‌آورد که نامش موسی بن عمران است. صد سال از این مدت چهارصدساله را فرعون، از قبطیان، سلطنت کرد، و بنی‌اسرائیل، در این مدت، انتظار موسی را می‌کشیدند؛ تا موقعی که به آن‌ها بشارت دادند که موسی بن عمرانی که یوسف خبر داده بود، به دنیا آمده است (اطیب‌البیان، ج ۱۱، ص ۳۷۵).

غایت امر مسرف شکاک

کسی که پا از گلیم خود بیرون گذارد و از حدود خود خارج شود، یعنی از حق روگرداند و از هوای نفس پیروی کند، شك و تردید در دلش می‌نشیند و به هیچ سخنی هرچند علمی اعتماد نمی‌کند و به هیچ حجتی که او را به سوی حق راه‌نمایی کند، دل نمی‌بندد. چنین کسی، آیات خدا را هم در صورتی که با مقتضای هوای نفسش مخالف باشد، بدون هیچ برهانی رد می‌کند، و برای رد آن، دست به جدال باطل می‌زند؛ چراکه دل‌های آنان مهر خورده و دیگر هیچ حرف حسابی و برهان قاطعی را نمی‌فهمند و به هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای اعتماد نمی‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۵۰۲).

لجاجت‌ها و عناد در برابر حق، پرده‌ای ظلمانی بر فکر انسان می‌اندازد و حس تشخیص را از او می‌گیرد. کار به جایی می‌رسد که قلب او، همچون يك ظرف دربسته‌ی مهرشده می‌شود که نه محتوای فاسد آن بیرون می‌آید و نه محتوای صحیح و جان‌پروری وارد آن می‌شود. آری، کسانی که به سبب داشتن دو صفت زشت «تکبر» و «جباری» تصمیم گرفته‌اند در مقابل حق بایستند و هیچ حقیقتی را پذیرا نشوند، خداوند روح حق‌طلبی را از آن‌ها می‌گیرد؛ چنان‌که حق در ذائقه‌ی آن‌ها تلخ، و باطل، شیرین می‌گماید.

مؤمن آل‌فرعون، با این بیانات، کار خود را کرد و تصمیم فرعون مبنی بر قتل موسی عَلَيْهِ السَّلَام را متزلزل کرد، یا دست‌کم آن را به تأخیر انداخت؛ همان تأخیری که سرانجام خطر را از موسی برطرف کرد. این، رسالت بزرگی بود که این مرد هوشیار و شجاع در این مرحله‌ی حساس ایفا کرد، و احتمالاً جان خود را بر سر این کار نهاد (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۱۰۰). / ب



وَيَقَوْمٌ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَىٰ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَفَّارِ ﴿٤٢﴾ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٤٣﴾ فَسْتَذَكِّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٤٤﴾ فَوْقَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَآمِكِرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿٤٥﴾ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿٤٦﴾ وَإِذْ يَتَحَاجَّوْنَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْنُونَ عَمَّا نَصَبْنَا مِنَ النَّارِ لَكُمْ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾ وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾

ای قوم من، چه شده که من شما را به نجات دعوت می‌کنم؛ حال آن که شما مرا به آتش فرا می‌خوانید؟! ۴۱: مرا فرا می‌خوانید که به خدا کفر ورزم و چیزی را که هیچ اطلاعی در مورد (حقانیت) آن ندارم، شریک او کنم، و من شما را به (ایمان آوردن به خدای) شکست‌ناپذیر و بسیار آمرزنده دعوت می‌کنم؛ ۴۲: بی تردید آنچه که مرا به (پرستش) آن فرامی‌خوانید، نه در دنیا (مردم را به عبادت خویش) فراخوانده و نه در آخرت (مردم را برای محاسبه فرامی‌خواند)، و قطعاً بازگشت ما به پیشگاه خداست، و کسانی که پا از حد فراتر می‌نهند، اهل آتش خواهند بود؛ ۴۳: پس به‌زودی آنچه را که به شما می‌گویم، به یاد خواهید آورد، و من کار خود را به خدا واگذار می‌کنم؛ زیرا خداوند به (احوال) بندگان (خود)، بیناست. ۴۴: در نتیجه، خدا (نیز) او را از آسیب‌های نیرنگ‌شان

حفظ کرد، و عذاب سخت، فرعونیان را فراگرفت؛ ۴۵: (یعنی) آتش که صبح و عصر بر آن عرضه می‌شوند، و روزی که رستاخیز برپا می‌شود، (گفته می‌شود): «فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید.» ۴۶: زمانی (را یاد کن) که در آتش (دوزخ)، با یکدیگر بحث و جدل می‌کنند؛ بدین‌صورت که ناتوانان (دنباله‌رو)، به کسانی که تکبر می‌ورزیدند، می‌گویند: «ما (در دنیا)، پیرو شما بودیم؛ به همین سبب ممکن است بخشی از آتش را از ما دفع کنید؟» ۴۷: کسانی که تکبر می‌ورزیدند، می‌گویند: «ما همگی در آن به سر می‌بریم (و همچون دنیا بر شما برتری نداریم). بی‌گمان خداوند میان بندگانش (به‌عدالت) داوری کرد (و بهره‌ی ما، آتش است).» ۴۸: کسانی که در آتش‌اند، به نگهبانان دوزخ می‌گویند: «از پروردگارتان بخواهید به اندازه‌ی یک روز، (بخشی) از عذاب را از ما کم کند.» ۴۹

کند و نبرنگ بزند؛ ولی پناه نمی‌برد به آیه‌ی «وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»؛ برای این که می‌شنوم که خدای عزوجل دنبالش می‌فرماید: «فَوَقَّهَ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا.» (خصال، ص ۲۱۸، ح ۴۳). انسانی که به سنن الهی حسن ظن ندارد، ممکن است مسیر سعادت را در پیروی از سنن الهی بداند و حتی توفیق دیگران در حسن ظن به سنن خداوند را مشاهده و تجربه کرده باشد؛ لکن خود بدان باور و ایمان نداشته باشد. هم‌ایشان همچنین فرموده است: «واگذارکننده‌ی کار خود به خدا، در آسایش جاودانی و عیش سرشار همیشگی‌ست، و کسی که حقاً گارهایش را واگذار کرده، از اهتمام به هر چیز جز خدای متعال فانی شده و درگذشته است؛ چنان‌که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: بدانچه خدا نصیب کرده، خرسندم، و کار خود را به آفریدگار خویش وانهادم. همچنان‌که خداوند در گذشته به من احسان کرده، در آینده‌ی باقی‌مانده نیز می‌کند ... خدای عزوجل در باره‌ی مؤمن آل‌فرعون گفته است: «وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * فَوَقَّهَ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَاحْقَ بِثَالِ فِرْعَوْنَ سَوْءُ الْعَذَابِ»؛ و من کار خویش را به خدا واگذار می‌کنم؛ زیرا او به بندگانش بیناست. پس خدا او را از آسیب مکرری که برایش اندیشیده بودند، نگه داشت، و آن عذاب ناگوار، خاندان فرعون را در میان گرفت.» (سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۳۸۷).

انسانی که کار خود را به خدا وامی‌گذارد، هر چه را که رقم بخورد، خیر تلقی می‌کند؛ چراکه اعتقاد دارد که «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» (آل عمران/۲۶)؛ یعنی، هم‌همه‌ی خیرات به دست خداست، و هم هر چه از ناحیه‌ی او به انسان می‌رسد، خیر است.

مراتب و مراحل تفویض

در کتاب مصباح‌الشریعه از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «تفویض، پنج حرف است، و هر حرفی از آن را حکمی‌ست. پس کسی که به احکام آن حروف عمل کند، تفویض کرده است: تاء، از ترك و رها کردن تدبیر در دنیاست؛ فاء، از فنا (و دست‌شستن مطلق) از هر اهمتامی غیر از خدای متعال است؛ «واو»، از وفای به عهد و راست در آوردن وعده است؛ یاء، یأس و نومیدی از خویشستن و یقین به پروردگار است؛ ضاد، از ضمیر صافی برای خدا و طرح نیاز و حاجت به درگاه اوست؛ و تفویض‌کننده، شب را در امان از تمام آفت‌ها به صبح می‌آورد و روز را با عافیت در دین خود به شب می‌رساند.» (نورالتقلین، ج ۴، ص ۵۲۰) / ب/

۴۴-۴۵. مقام‌های سه‌گانه‌ی عبودیت: توکل، تفویض و تسلیم

تفویض امر به خدا، برگرداندن و واگذاری امر به اوست (مفردات، ص ۶۴۸). در نتیجه، معنای تفویض، به توکل و تسلیم نزدیک می‌شود؛ گرچه اعتبارها متفاوت است: ۱. تفویض را بدین اعتبار تفویض می‌گویند که بنده‌ی خدا آنچه را که به‌ظاهر بدو منسوب است، به خدا برمی‌گرداند. حال عبد در چنین وضعی، حال کسی‌ست که برکنار باشد و هیچ امری به او باز نگردد؛ ۲. توکل را بدین اعتبار توکل می‌خوانند که بنده‌ی خدا، پروردگار خود را وکیل خود می‌گیرد تا هر تصرفی را که خواست، در امور او بکند؛ ۳. تسلیم را بدین اعتبار تسلیم گفته‌اند که بنده‌ی خدا، رام و منقاد محض در برابر هر اراده‌ی خدای سبحان است، و از هر امری که خدا به او بکند، بدون این‌که هیچ امری را به خود نسبت دهد، اطاعت می‌کند.

پس تفویض و توکل و تسلیم، مقام‌های سه‌گانه‌ی عبودیت‌اند. مرحله‌ی نخست، توکل است؛ پس از آن، تفویض، و مرحله‌ی آخر، تسلیم است (ترجمه‌ی میزان، ج ۱۷، ص ۵۰۷).

چرا اما بنده امور خود را به خدا واگذار کند؟ زیرا خداوند از اخلاص و یقینی که در دل واگذارکنندگان کارهای خود بدو وجود دارد، آگاه است، و از این رو دست‌آن‌ها را می‌گیرد. باید توجه کرد که تفویض امر به خدا، بدین معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد؛ که این بی‌گمان تحریفی در معنی تفویض است؛ بلکه بدین معنی‌ست که نهایت کوشش و تلاش و جهاد را به کار گیرد، و هنگامی که در برابر موانع سخت قرار گرفت، وحشت نکند و دست‌پاچه و دل‌سرد نشود؛ بلکه کار خود را به خدا واگذارد و با عزمی راسخ به جهاد و تلاش ادامه دهد (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۱۱۸).

واگذاری همه‌ی کارها به خداوند

در باره‌ی اهمیت واگذاری کار خویش به خدا و توکل بر پروردگار، همین بس که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «ایمان، چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاری کار خویش به او، راضی بودن به قضای الهی، و تسلیم در برابر فرمان خداوند.» (بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۱). امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «من تعجب می‌کنم از کسی که از چهار چیز جزع و فزع می‌کند و به چهار چیز پناه نمی‌برد و تعجب می‌کنم از کسی که فزع می‌کند از این‌که مبادا دشمن به او مکر



قَالُوا أَوْلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا
 بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دَعَا الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ
 ﴿٥١﴾ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
 وَيَوْمَ يَقُومُ ٱلْأَشْهَادُ ﴿٥٢﴾ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّٰلِمِينَ مَعٰذِرَتُهُمْ
 وَلَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ ٱلدَّارِ ﴿٥٣﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى
 ٱلْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ ﴿٥٤﴾ هُدًى
 وَذِكْرًا لِأُولِي ٱلْأَلْبَابِ ﴿٥٥﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ
 حَقٌّ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِٱلْعَشِيِّ
 وَٱلْإِبْكَارِ ﴿٥٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي ءَايَاتِ ٱللَّهِ
 بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ ءَاتَهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ ٱلْإِكْبَارُ
 مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ
 ٱلْبَصِيرُ ﴿٥٧﴾ لَخَلَقَ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ
 خَلْقِ ٱلنَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٨﴾
 وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّٰلِحٰتِ وَلَا ٱلْمُؤْسَىٰ ؕ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٥٩﴾

(نگهبانان دوزخ) می‌گویند: «مگر پیامبران
 شما برایتان دلایل روشن نیاوردند؟»
 (دوزخیان) می‌گویند: «چرا!» (نگهبانان
 دوزخ) می‌گویند: «(خودتان از او)
 بخواهید؛ که ما اجازه نداریم امثال شما
 را شفاعت کنیم)، و (بدانید که) درخواست
 کافران فقط در گمراهی و تباهی‌ست (و
 هرگز پذیرفته نمی‌شود).» ۵۰. مسلماً ما
 پیامبران مان و مؤمنان را در زندگی دنیا
 و روزی که گواهان (برای گواهی دادن)
 برمی‌خیزند، یاری می‌کنیم؛ ۵۱. روزی که
 عذرخواهی ستم‌کاران، سودی به حال‌شان
 نخواهد داشت و دوری از رحمت (الهی)
 و آن سرای ناخوشایند، صرفاً برای ایشان
 خواهد بود. ۵۲. به راستی به موسی (اسباب)
 هدایت دادیم و بنی‌اسرائیل را وارثان کتاب
 آسمانی (تورات) قرار دادیم؛ ۵۳. که برای
 خردمندان، هدایت و پندی‌ست. ۵۴. بنابراین
 صبر کن؛ زیرا وعده‌ی خدا حق است، و از

خدا بخواه که گناهت را (که کافران به تو نسبت می‌دهند، یعنی مخالفت با خدایان‌شان، با غلبه‌ی تو بر آنان)
 ببوشاند، و در هنگام عصر و صبحگاهان، در حالی که پروردگارت را می‌ستایی، (او را از هر عیب و نقصی)
 منزّه شمار. ۵۵. کسانی که در مورد آیات و نشانه‌های خدا - بی آن‌که دلیلی برایشان آمده باشد - بحث و جدل
 می‌کنند، (علت بحث و جدل‌شان این است که) فقط در سینه‌هایشان تکبر است که (هرگز) به آن (بزرگی
 خیالی) نخواهند رسید. پس به خدا پناه ببر؛ زیرا فقط او بسیار شنوا و بیناست. ۵۶. قطعاً آفرینش آسمان‌ها و
 زمین، از آفرینش مردم، بزرگ‌تر (و مهم‌تر) است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۵۷. نابینا و بینا یکسان نیستند، و
 (به همین صورت)، کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته می‌کنند و بدکاران، (برابر نیستند). اندکی (از
 شما) پند می‌گیرید. ۵۸

۵۰ - ۵۱. مقایسه‌ی دو تصویر از کفار و مؤمنان

در این آیات شریف، خداوند از طرفی دعای کفار را غیرمستجاب می‌خواند و از طرف دیگر به مؤمنان وعده‌ی یاری می‌دهد.

۱- دعای کفار در موارد کفرشان مستجاب نیست

براند و چند روزی حکومت را به دست گیرد. آن‌ها پیروزی در هدف و برتری مکتب را به حساب نمی‌آورند. آن‌ها، اسوه شدن یک مجاهد شهید برای نسل‌های موجود و آینده را در نظر نمی‌گیرند. آن‌ها عزت و سربلندی نزد همه‌ی آزادگان جهان و جلب خشنودی و رضایت خدا را به هیچ می‌انگارند.

حسین علیه السلام در چنان صحنه‌ی بزرگ و البته دردناک، شربت شهادت نوشید. آیا این پیروزی بود یا شکست؟! در مقیاس کوچک و صورت ظاهر، شکست بود؛ اما در برابر حقیقت خالص و مقیاس‌های بزرگ، پیروزی عظیمی به شمار می‌آید. برای هر شهیدی در روی زمین، قلوب پاک انسان‌ها می‌لرزد، عشق و عواطف برانگیخته می‌شود و غیرت و فداکاری در نفوس به جنب‌وجوش در می‌آید؛ همان‌گونه که شهادت حسین علیه السلام چنین کرد. این سخنی است که هم شیعیان و هم غیر شیعیان و حتی گروه عظیمی از غیر مسلمانان در آن متفق و هم‌عقیده‌اند.

چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می‌ماندند، نمی‌توانستند چون شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند، و قدرت نداشتند این‌همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل‌ها به یادگار گذارند، و هزاران انسان را با آخرین سخنان خود که با خونشان می‌نویسند، به کارهای بزرگ راه‌نمایی کنند. این سخنان و خطبه‌های آخرین که با خط خونین نوشته شده است، پیوسته زنده می‌ماند و فرزندان و نسل‌های آینده را به حرکت در می‌آورد، و ای‌بسا تمام تاریخ را در طول قرون و اعصار تحت تأثیر خود قرار دهد (فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۱۸۹).

بر این سخن باید بیفزاییم که ما شیعیان همه‌ساله با چشم خود آثار حیات امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش در کربلا را می‌بینیم که جلسات سوگواری آن‌ها، سرچشمه‌ی چه جنبش‌های عظیمی می‌شود؟! ما با چشم خود شاهد و ناظر حرکت میلیون‌ها نفر مسلمان بیدار در ایام عاشورای حسینی برای ریشه‌کنی کاخ ظلم و استبداد و استعمار هستیم. ما با چشم خود دیده‌ایم که این نسل فداکار که از مکتب امام حسین علیه السلام و مجالس یادبود و ایام عاشورای او درس گرفته بود، چگونه با دست خالی از هر گونه سلاح، قدرتمندترین سلاطین جبار را از تخت خود پایین کشیده است. آری، ما با چشم دیده‌ایم که چگونه خون حسین در عروق آن‌ها به جریان افتاد و تمام محاسبات سیاسی و نظامی ابرقدرت‌ها را بر هم زد. آیا این پیروزی حسین علیه السلام و یارانش نبود که پیروانش توانستند

پس از گذشت قرن‌ها چنین قدرت‌نمایی کنند؟ (تفسیر نمونه، ج ۲۰، صص ۱۳۰-۱۳۱). /

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

پس به سبب کفرشان، دعاهایشان نیز مستجاب نخواهد بود. چرا دعای کافر مستجاب نمی‌شود؟ چون هرچند خدای سبحان وعده‌ی قطعی داده که دعای بندگانش را که او را بخوانند، مستجاب می‌کند (بقره/۱۸۶)، الف. دعا باید طلب حقیقی باشد و نه بازی و شوخی؛ ب. حقیقتاً متوجه خدا باشد؛ یعنی دعاکننده، تنها از خدا حاجت بخواهد، و در این خواستارش، از تمامی اسباب در نظرش منقطع باشد. دعای کافر در دنیا اما جدی نیست؛ چون کفر و انکار می‌ورزد. در آخرت نیز آن ملکه‌ی انکاری که از دنیا همراه خود آورده، وبال و طوق لعنتی خواهد بود که هرگز از او جدا نمی‌شود، و آتشی که در آن است، جزای همان انکار است. در نتیجه نمی‌گذارد که او رفع چیزی را که منکرش بوده، به طور جدی از خدا بخواهد، و همین‌طور نمی‌گذارد که به طور جدی از اسباب دیگر منقطع شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۵۱۰-۵۱۲). بنابراین، برخلاف نظر برخی مفسران (روح‌المعانی، ج ۲۴، ص ۷۶)، دعای کافر، در خصوص آنچه که در دنیا منکر آن بوده، مستجاب نیست؛ گرچه در سایر حوایج که در دامنه‌ی کفر نظری کافر نیست، و نیز در موارد اضطرار، خدای سبحان، دعای کفار را هم مستجاب کرده و می‌کند.

۲- خداوند، مؤمنان را به شرط ایمان یاری می‌دهد

خداوند، وعده‌ی حتمی داده که رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روز قیامت که گواهان به پا می‌خیزند، یاری کند؛ حمایتی بی‌دریغ و مؤکد به انواع تأکید و پی‌فیدوشرط. برای همین، انواع پیروزی‌ها در پی آن است؛ اعم از پیروزی در منطق و بیان، یا پیروزی در جنگ‌ها، یا فرستادن عذاب الهی بر مخالفان و نابود کردن آنان، یا امدادهای غیبی که قلب را تقویت و روح را به لطف الهی نیرومند و قوی می‌کند.

این در حالی‌ست که گویا برخی ظواهر تاریخی، برخلاف این وعده به نظر می‌آید.

پیروزی در جهان بینی اسلامی چگونه تلقی می‌شود؟

بسیاری از مردم، پیروزی را بسیار محدود معنا می‌کنند. آن‌ها پیروزی را تنها در این می‌دانند که انسان، دشمن را به عقب



إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
 لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ
 إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ
 دَاخِرِينَ ﴿٥٢﴾ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ أَيْلًا لِتَسْكُنُوا
 فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
 وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٥٣﴾ ذَالِكُمْ اللَّهُ
 رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَإِنِّي تُؤْفِكُونَ
 ﴿٥٤﴾ كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ
 ﴿٥٥﴾ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ
 بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ
 الطَّيِّبَاتِ ذَالِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ
 الْعَالَمِينَ ﴿٥٦﴾ هُوَ الْحَيُّ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ
 لَهُ الَّذِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ إِنِّي
 نُهُيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي
 الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٨﴾

بی شک قیامت فرا می رسد. هیچ تردیدی در
 (آمدن) آن نیست؛ ولی بیشتر مردم ایمان
 نمی آورند. ۵۹ پروردگارتان فرموده است:
 «مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم.
 به زودی کسانی که از روی تکبر از عبادت
 من خودداری کنند، با خواری و ذلت وارد
 دوزخ خواهند شد.» ۶۰ «الله»، کسی است
 که شب را برایتان پدید آورد تا در آن آرامش
 یابید، و روز را روشن قرار داد (تا در آن
 تلاش و کوشش کنید). به راستی که خداوند
 به مردم، لطفی (بی مانند) دارد؛ ولی بیشتر
 مردم سپاسگزاری نمی کنند. ۶۱ این است
 «الله»؛ مالک و صاحب اختیار شما؛ آفریدگار
 همه چیز. هیچ خدایی جز او نیست. پس
 چگونه (از مسیر حقیقت) بازگردانده
 می شوید؟ ۶۲ بدین سان، کسانی که آیات
 و نشانه های خدا را انکار می کنند، (از حق
 و حقیقت) بازگردانده می شوند. ۶۳ «الله»،
 کسی است که زمین را برایتان قرارگاهی

(ثابت و آرام)، و آسمان را سقفی (برافراشته) قرار داد و به شما شکل و صورت داد؛ پس این صورتگری را به
 نیکویی انجام داد، و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. این است «الله»؛ مالک و صاحب اختیار شما. پس چه
 بزرگ و بلندمرتبه است «الله»؛ صاحب اختیار جهانیان. ۶۴ اوست زنده ی (حقیقی و همیشگی). هیچ خدایی
 جز او نیست. پس در حالی که عبادت (خود) را برای او خالص کرده اید، او را بپرستید. سپاس و ستایش، از
 آن خداست که مالک و صاحب اختیار جهانیان است. ۶۵ بگو: در آن زمان که دلایل روشن از جانب پروردگارم
 برای من آمد، از پرستش کسانی که شما به جای خدا می پرستید، نهی شدم و مأمور شدم که در برابر مالک و
 صاحب اختیار جهانیان تسلیم شوم. ۶۶

۶۰. ماهیت دعا

خداوند، مالک مطلق بنده و به همه‌ی جوانب او محیط است؛ میان هر چیزی و خود آن چیز حایل است (انفال/۲۴)؛ و از هر چیزی که فرض شود، به مخلوق خود نزدیک‌تر است (ق/۱۶). عبد نیز ملک اوست. این مالکیت باعث شده که جایز باشد هر تصرفی و به هر نحو که بخواهد، در بندگانش بکند؛ بدون این‌که مانعی جلو تصرفاتش را بگیرد، و این جواز تصرف، حکم می‌کند که خدای سبحان، هر دعای دعاکننده را - حتی با تغییر قضای رانده شده - اجابت کند، و با اعطای و تصرف خود، حاجتش را برآورد؛ چون مالکیت او، عام، و سلطنت و احاطه‌اش، بر جمیع تقدیرها و بدون هیچ قید و اندازه است.

شروط استجاب دعا

اگرچه وعده‌ی اجابت، مطلق و بی‌قید و شرط آمده است، این شرط را دارد که دعاکننده حقیقتاً دعا کند، و علم غریزی و فطری‌اش منشأ خواسته‌اش باشد، و خلاصه این‌که قلبش با زبانش موافق باشد؛ چون دعای حقیقی، دعایی‌ست که قبل از زبان سر، زبان قلب و فطرت که دروغ در کارش نیست، آن را بخواهد و نه تنها زبان سر که به هر طرف می‌چرخد؛ به دروغ و راست و شوخی و جدی و حقیقت و مجاز. از همین رو خداوند، انسان‌ها را در نعمت‌هایی که نه تنها به زبان سر درخواستش را نکرده‌اند، بلکه از شمردنش هم عاجزند، داعی و سائل خوانده است (ابراهیم/۳۴).

پس سؤال فطری از خدای سبحان هرگز از اجابت تخلف ندارد. در نتیجه، دعایی که مستجاب نمی‌شود، یکی از دو حال ذیل را داراست: ۱. دعا، دعای حقیقی نیست، و امر بر دعاکننده مشتبه شده است؛ یعنی فکر می‌کند که خواسته‌اش شدنی‌ست؛ بلکه اگر می‌فهمید که دعایش امکان تحقق ندارد، هرگز دعا نمی‌کرد؛ یا اگر از آثار سوء تحقق دعایش باخبر بود، دعا نمی‌کرد؛ ۲. دعا، دعای حقیقی هست؛ لیکن در دعا، خدا را نمی‌خواند؛ بدین معنا که به زبان از خدا مسئلت می‌کند؛ ولی در دل، همه‌ی امیدش به اسباب عادی یا امور وهمی‌ست؛ اموری که توهم کرده که در زندگی او مؤثرند.

همین است که انسان هنگامی که در نعمت و رفاه است، دلش به اسباب وابسته است و نه به خدا؛ اما همین‌که این سبب‌ها از کار افتاد، با تمام وجود و به طور حقیقی متوجه خدا می‌شود، و در همان حال نیز دعایش مستجاب می‌شود؛ تا آن‌که رفته رفته خاطرش آسوده و شکمش سیر شود. آنگاه دوباره به همان وضع گذشته یعنی سبب‌پرستی و فراموش کردن خدا برمی‌گردد.

البته روایات، آداب دیگری را هم به دو شرط مذکور ملحق کرده‌اند؛ از جمله: خوف و طمع، رغبت و رهبت، خشوع و تضرع، اصرار، ذکر، عمل صالح، ایمان، ادب حضور، و ... (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، صص ۴۵-۴۸).

نکاتی در باب دعا

۱. پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «دعا، سلاح مؤمن است.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۸)؛ ۲. در حدیث قدسی آمده است که همه‌چیز، حتی کوچک‌ترین چیزها را باید از خدا خواست (عدة‌الداعی، ص ۱۲۳)؛ ۳. رسول خدا ﷺ همچنین فرموده‌اند: «زمانی خدای متعال به بعضی از انبیایش وحی فرستاد که به عزت و جلال سوگند که هر آرزومندی که به غیر من امید ببندد، آرزویش را به نومیدی مبدل می‌کنم و جامه‌ی ذلت در میان مردم بر تش می‌پوشانم و از گشایش و فضل خودم دور می‌کنم. آیا بنده، بنده‌ی من باشد، و در شدايدش به غیر من امید ببندد؛ با این‌که همه‌ی شدايد، به دست من است؟ و آیا به غیر من امیدوار شود؛ با این‌که غنی بالذات و جواد مطلق، من‌ام، و کلید همه‌ی درهای بسته به دست من است، و در خانه‌ی من به روی هر کس که بخواهد مرا بخواند، باز است؟» (عدة‌الداعی، صص ۱۲۳-۱۲۴). البته داشتن اخلاص در دعا، به معنای ابطال اسباب عادی نیست؛ چراکه این اسباب، موجودند؛ اما سببیت‌شان را از خداوندی دارند که فعلش از او تخلف نمی‌کند؛ در حالی که اثر سبب، از آن تخلف می‌کند؛ ۴. پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «چنان دعا کنید که به اجابتش یقین دارید.» (بخارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۵)؛ ۵. حضرت علی‌رضی‌الله‌عنه نیز به فرزند خود وصیت کرده است: «سپس خدای متعال، کلید همه‌ی خزینه‌های غیبش را در دست خود تو قرار داد، و آن، این است که به تو اجازه داد از او مسئلت کنی. با این کلید که همان دعاست، می‌توانی هر دری از درهای نعمات او را که بخواهی، بگشایی، و باران رحمت او را به سوی خود ببارانی. پس هرگز دیر شدن اجابت خدا، تو را نومید نکند؛ که عطیه، به قدر نیت است. و چه بسا اجابت دعایت بدین سبب تأخیر می‌افتد که اجرش برایت بیشتر باشد؛ که بزرگ‌ترین عطا، همان آرزو و انتظار اجابت داشتن است. و چه بسا چیزی از خدا بخواهی و خدا آن را به تو ندهد؛ بلکه بهتر از آن را بدهد؛ در دنیا یا در آخرت. یا بدین جهت مستجاب نکند که خواسته است بلایی را از تو بگرداند؛ چون آنچه خواسته‌ای، بلای جان توست؛ زیرا بسیار می‌شود که از خدا چیزی بخواهی که مایه‌ی نابودی دین توست؛ اگر آن حاجت را برآورند، دینت را از دست می‌دهی. پس بر تو باد که همیشه از خدا چیزی بخواهی که جمال و زیبایی‌اش برایت بماند، و وزر و وبالش از بین برود؛ نه مال که نه تنها برای تو نمی‌ماند؛ بلکه تو هم برای آن نمی‌مانی.» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱). /ب



هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ
 ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيَتَّكِنُوا
 شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَيَلْبَغُوا أَجْلاً
 مُسَمًّى وَعَلَّكُمْ تَعْلِيمًا ﴿٧٠﴾ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ
 فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٧١﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى
 الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ ﴿٧٢﴾ الَّذِينَ
 كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَمِمَّا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
 ﴿٧٣﴾ إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧٤﴾ فِي
 الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٥﴾ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
 تُشْرِكُونَ ﴿٧٦﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ
 نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٧٧﴾
 ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ
 تَمْرَحُونَ ﴿٧٨﴾ أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ
 مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٩﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَمَا
 نُزِينَاكَ بِعُضِّ الْأَذَى نَعْدُهُمْ أَوْ تَوَقُّفِكَ فَالْيَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 كَفَرُوا إِنَّمَا كُنْتُمْ مَرْغُوبًا ﴿٨٠﴾

او کسی است که شما را از خاک آفرید؛ پس از آن، از نطفه‌ای (بی‌ارزش)؛ آنگاه از لخته‌ای خون. و پس از آن، شما را به صورت کودکانی (از ارحام مادران‌تان) بیرون می‌آورد. آنگاه (شما را پرورش می‌دهد) تا به کمال رشد عقلی و جسمی‌تان برسید. و پس از آن (، باز هم به شما زندگی می‌بخشد) تا پیر (و فرتوت) شوید. و برخی از شما، پیش از آن (که به جوانی یا پیری برسند)، جان‌شان گرفته می‌شود. و (شما را آفرید) تا به زمانی معین (که برای برپایی قیامت مشخص شده)، برسید. و (شما را خلق کرد) تا عقل خود را به کار گیرید. ۶۷ او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. پس (کاملاً روشن است که چنین قدرت عظیم‌الشأنی) هنگامی که (به وجود آمدن) چیزی را بخواهد، فقط به آن می‌گوید: «موجود باش.» پس (فوری) موجود می‌شود. ۶۸ آیا به کسانی که در مورد آیات و نشانه‌های خدا بحث و جدل

می‌کنند، ننگریسته‌ای که چگونه (از راه حق) بازگردانده می‌شوند؟ ۶۹ کسانی که کتاب (خدا) و آنچه (از کتب آسمانی) که پیامبران‌مان را همراه آن‌ها فرستادیم، دروغ شمردند، به زودی خواهند دانست؛ ۷۰ در آن زمان که غل و زنجیرها در گردن‌هایشان قرار دارد، و این در حالی است که در آبی داغ و جوشان کشیده می‌شوند، و پس از آن، در آتش افکنده شده، سراسر وجودشان از آتش پر خواهد شد. ۷۱ و ۷۲ آنگاه به آنان گفته می‌شود: «کجا هستند چیزهایی که (برای خدا) شریک قرار می‌دادید و به جای خدا می‌پرستیدید؟» می‌گویند: «از (نظر) ما گم شدند؛ بلکه ما (اصلاً) چیزی را نمی‌پرستیدیم (و در مقابل امری خیالی و موهوم خضوع می‌کردیم).» بدین‌سان، خداوند، کافران را گمراه می‌کند ۷۳ و ۷۴ این (عذاب) به سبب این است که به‌ناحق در زمین شادمانی می‌کردید و سرمستی می‌نمودید. ۷۵ از درهای دوزخ وارد شوید؛ در حالی که همیشه در آن خواهید ماند. پس جایگاه متکبران (در دوزخ) چقدر بد است! ۷۶ بنابراین صبر کن؛ زیرا وعده‌ی خدا حق است. پس اگر برخی از چیزهایی را که به آنان وعده داده‌ایم، به تو نشان دهیم، یا (پیش از وقوع آن،) جان تو را بگیریم، (در هر حال،) نزد ما باز می‌گردند. ۷۷

سراسر عالم با هیچ چیز تطبیق نداشتند. عبادت عبادت‌کنندگان آن‌ها هم همه بیهوده بود. بنابراین، منکر عبادت خود می‌شوند و می‌گویند: اصلاً ما بت نمی‌پرستیدیم. خداوند، کافران را چنین گمراه می‌کند؛ یعنی چون کافرند، حق را می‌پوشانند، باطل را حق می‌بینند و به طلبش می‌روند و سپس می‌فهمند که هر چه کرده‌اند، بیهوده و سعی‌شان باطلی به صورت حق و سرائی در سیمای حقیقت بوده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۵۳۰-۵۳۲).

عذاب الهی؛ نتیجه‌ی شادی مذموم

علت این‌که خداوند، فرح را با قید «بغیرالحق» مقید کرده، ولی مرح را مطلق آورده، این است که گاهی فرح به سبب حق دست می‌دهد که ممدوح است (روم/۵۴)؛ گاهی هم به سبب باطل دست می‌دهد که مذموم است (قصص/۷۶)؛ ولی مرح جز مذموم و باطل نیست (ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۲۱، ص ۳۰۴).

خداوند به کفار و مشرکان می‌فرماید این عذابی که شما در آن قرار گرفته‌اید، نتیجه‌ی فرح بدون حقیقت است که در زمین می‌کردید و لذات عاجلی که در دنیا از آن‌ها کام می‌گرفتید؛ همچنین به سبب افراطی‌ست که در فرح خود می‌کردید؛ چون دل‌هایتان شیفته‌ی لذات دنیا و زینت آن بود، و با هر حقی که مخالف باطل شما بود، دشمنی می‌کردید، و در نتیجه، به علت احیای باطل خود و از بین بردن حق و کوبیدن آن فرح و مرح می‌کردید (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۵۳۳)؛ از مخالفت با پیامبران و کشتن مؤمنان و در فشار گذاردن محرومان و مستضعفان لذت می‌بردید و از ارتکاب گناهان و قانون‌شکنی‌ها در خود احساس غرور و سربلندی می‌کردید. اکنون باید کفاره‌ی آن‌همه شادی بی‌جا و غرور و غفلت و مستی شهوت را در میان این غل و زنجیرها و در لابه‌لای شعله‌های آتش بدهید.

شدت شادی و افراط در آن، همراه با نوعی طرب به سبب مطالب بی‌اساس و به کار گرفتن نعمت‌های الهی در مسیر باطل، سر از انواع گناهان و آلودگی‌ها و عیاشی و هوسرانی در خواهد آورد. آری، این‌گونه شادی‌های توأم با غرور و غفلت و بی‌خبری همراه با هوسرانی و شهوت، انسان را به سرعت از خدا دور می‌کند و از درک حقایق باز می‌دارد؛ واقعیت‌ها را شوخی و حقایق را مجاز جلوه می‌دهد. چنین کسان آلوده‌ای، سرنوشتی جز آنچه در آیات شریف گفته شد، ندارند (تفسیر نمونه، ج ۲۰، صص ۱۷۵-۱۷۶).

پس بی‌گمان شادی در اسلام مذموم مطلق نیست؛ بلکه اقسامی از آن توصیه نیز شده است؛ لکن شناخت حدود و مرزهای شادی مذموم از شادی ممدوح و رعایت این حریم، انسان را در طریق الهی باقی نگاه می‌دارد و استوار می‌کند. /ب

۶۹ - ۷۶. اسلام با شادی موافق است یا مخالف؟

«فرح»، به معنای گشادگی دل به وسیله لذت زودگذر است که بیشتر ناظر به لذت‌های مادی است (مفردات، ص ۶۲۸)؛ ولی «مرح»، به معنای شدت فرح و بی‌بندوباری در آن است (همان، ص ۷۶۴)؛ که از اعمال مذموم به شمار می‌رود.

آیا شادی دنیا عذاب دارد؟

برخی گمان می‌کنند که اسلام با شادی سازگاری ندارد و دین غم و اندوه است. برای این گمان خود هم شاید به همین آیه‌ی شریف اشاره کنند. برای رفع این توهم لازم است آیه به درستی تبیین شود.

مخاطب آیه کیست؟

خداوند، در آیات قبل و بعد، مخاطب خود را مشخص کرده و علت عذابش را شادی بی‌جهت این گروه از مخاطبان منحرف در دنیا دانسته است. شرح این مخاطب‌ها در ذیل آمده است:

۱. **جدال در آیات الهی:** خداوند به رسولش می‌فرماید: آیا تعجب نمی‌کنی از امر اشخاصی که در آیات خدا (به علت کبر) مجادله می‌کنند که چگونه از حق به سوی باطل و از هدایت به سوی ضلالت منحرف می‌شوند؛ یعنی سرنوشت آن‌ها به کجا می‌انجامد؟ پس روی سخن، با مجادله‌کنندگان در آیات خدا و در باره‌ی انحراف آنان از مسیر حق است. البته برخلاف نظر برخی مفسران (ر.ک: روح المعانی، ج ۲۴، ص ۸۵)، مراد از این تکرار در جدال، تعدد مجادله‌کنندگان یا موضوع جدال نیست؛ بلکه در یکی، سرنوشت آنان، و در دیگری، علت جدال آمده است.

۲. **انکار نبوت:** این گروه، هم قرآن کریم و هم سایر کتاب‌ها و ادیان دیگر انبیاء را منکرند. در نتیجه، این مشرکان که قرآن و سایر کتاب‌های آسمانی، و در حقیقت، نبوت را منکرند، به‌زودی به حقیقت این مجادله در باره‌ی آیات خدا و تکذیب کتاب و رسولان الهی پی خواهند برد.

۳. **تعذیب به عذاب الهی:** در آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردن آنان قرار می‌گیرد و آن‌ها را می‌کشند ... و در آب جوشان وارد می‌کنند، سپس در آتش دوزخ افروخته می‌شوند، به ایشان گفته می‌شود که پس کجا بیاید آن خدایانی که می‌پرستیدید و شریک خدا می‌پنداشتید تا شما را یاری کنند و از این عذاب نجات دهند؛ یا همان‌طور که معتقد بودید، در ازای عبادت‌هایی که برای آن‌ها می‌کردید، شفاعت‌تان کنند؟! می‌گویند: آن آله‌ها از نظر ما غایب‌اند. سپس متوجه می‌شوند که آن آله‌هایی که آن‌ها را در دنیا شرکای خدا می‌پنداشتند، جز اسمایی بدون مسمی نبودند؛ بلکه مفاهیمی بودند که در

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ
 وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ
 بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ
 هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ
 لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ
 وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى
 الْفُلِكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ
 اللَّهِ تُنْكِرُونَ ﴿٨١﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ
 كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرُ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ
 قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
 ﴿٨٢﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ
 مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَمِرُّونَ ﴿٨٣﴾ فَلَمَّا رَأَوْا
 بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ
 ﴿٨٤﴾ فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ
 الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿٨٥﴾

به راستی پیش از تو، پیامبرانی را فرستادیم. (سرگذشت) برخی از آنان را برای تو حکایت کردیم، و (داستان) بعضی از آنان را برایت بازگو نکردیم، و هر پیامبری تنها با اجازه‌ی خدا می‌تواند معجزه‌ای بیاورد. پس زمانی که فرمان خدا فرا رسد، (میان پیامبران و مخالفان‌شان) به عدالت داوری می‌شود، و در آن هنگام، کسانی که سخنان باطل و بی اساس می‌گفتند، زیان‌کار خواهند شد. ۷۸. «اللَّهُ»، کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا بر بعضی از آنها سوار شوید و از (گوشت) برخی (دیگر) از آنها بخورید. ۷۹ و شما در چهارپایان، منافعی دارید، و (پدید آوردن آنها، علل گوناگونی دارد؛ از جمله) این که (با سوار شدن) بر آنها، به خواسته و مقصدی که در دل دارید، برسید، و (در خشکی) بر آنها، و (در دریا) بر کشتی‌ها حمل می‌شوید. ۸۰ (خداوند)، آیات و نشانه‌هایش

را به شما نشان می‌دهد. پس کدام یک از آیات و نشانه‌های خدا را انکار می‌کنید؟ ۸۱ آیا در زمین سیر و سیاحت نکرده‌اند تا ببینند فرجام پیشینیان آنان چگونه بوده است؟ آنان از اینان نیرومندتر و دارای آثار (و بناهای) محکم‌تری در زمین بودند. پس آنچه به دست آوردند، سودی به حال‌شان نداشت. ۸۲ پس هنگامی که پیامبران‌شان، معجزات و دلایل روشن برایشان آوردند، به سبب آنچه نزدشان بود، یعنی علم و دانش (های) مادی، سرمست شدند، و آنچه همواره مسخره‌اش می‌کردند، فرود آمد و آنان را فراگرفت. ۸۳ پس هنگامی که عذاب ما را دیدند، گفتند: «به خدا که یگانه است، ایمان آوردیم و به آنچه برای او شریک قرار دادیم، کافر شدیم.» ۸۴ پس هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند، ایمان آوردن‌شان (دیگر) سودی برایشان نداشت. (نپذیرفتن توبه در هنگام نزول عذاب و مرگ)، سنت خداوند است که آن را (از دیرباز) در میان بندگان قرار داده است، و در آن زمان، کافران زیان‌کار می‌شوند. ۸۵

دست یافتن به روزنه‌هایی از علم، چنان مست و مغرور شدند که تصور کردند چیزی در این عالم جز آنچه آن‌ها می‌دانند، وجود ندارد، و چون خدا را در آزمایشگاه‌های خود حاضر ندیدند، راه انکار را در پیش گرفتند!

این غرور علمی، به قدری گسترش پیدا کرد که مذهب و وحی انبیا را زایل‌دهی جهل یا ترس بشر پنداشتند و گفتند که با فرا رسیدن دوران شکوفایی علم، دیگر نیازی به این موضوعات نیست! حتی گاه پا را از این فراتر نهادند و دوران زندگی بشر را از نظر فکری به چهار دوران تقسیم کردند: دوران افسانه‌ها؛ دوران مذهب؛ دوران فلسفه؛ و دوران علم که منظورشان علوم طبیعی و تجربی‌ست! البته آکنده بودن مذاهبی که در محیط فعالیت این گروه از دانشمندان وجود داشت از خرافات بسیار، به این هدف باطل نیز کمک کرد (منظور، خرافات ارباب کلیساست). به این ترتیب، آنان به گمان خود برای همیشه مذهب و تعلیمات انبیا را از صحنه زندگی بشر بیرون کردند. خوشبختانه این مستی و غرور دیری نپایید، و عوامل دیگری دست به دست هم داد و بر این پندارهای بی‌اساس خط بطلان کشید، و به مصداق آیات شریف، «هنگامی که به علوم خود مغرور شدند، باس الهی، دامانشان را گرفت، و فریادهایشان به جایی نرسید»؛ چراکه الف. جنگ‌های جهانی اول و دوم نشان داد که پیشرفت‌های علمی و صنعتی بشر، نه تنها او را خوشبخت نکرده، بلکه او را از هر زمان دیگر به لبه‌ی پرتگاه نزدیک‌تر کرده است؛ ب. بروز انواع مفاسد اخلاقی و اجتماعی و نابسامانی‌ها، قتل‌ها و کشتارها و بیماری‌های روانی و تجاوزهای مالی و ناموسی نشان داد که علوم انسانی هرگز نتوانسته و نمی‌تواند به‌تنهایی جلوی نابسامانی‌ها را بگیرد؛ بلکه بدآموزی‌هایی که معمولاً از آن جدا نیست، گاهی بر دامنه‌ی آن‌ها افزوده است؛ ج. معماهای فراوانی که در علوم پیدا شد و انسان خود را از حل آن‌ها عاجز دید، و دنیا‌های وسیعی که در برابر دیدگان او خودنمایی کرد (چه عوالم بسیار بزرگ و چه بسیار کوچک)، و خود را از شناخت آن‌ها ناتوان مشاهده کرد، سبب شد که بار دیگر به تعلیمات انبیا رو کند، و گروه عظیمی دوباره به سایه‌ی وحی باز گردند و درمان این بیماری‌های جانکاه را در دستوره‌های انبیا بیابند؛ آنگاه کلیساها باز رونق گرفت و تعلیمات مذهبی، جزء برنامه‌ی زندگی بسیاری شد. در این میان، اسلام، با تعلیمات ویژه و مترقی و جامع خود بروز و ظهور تازه‌ای یافت، و حرکت‌های تازه برای شناخت اسلام اصیل آغاز شد (تفسیر نمونه، ج ۲۰، صص ۱۹۷-۱۹۹). /ب

۸۳. آیا علوم مادی و بشری را یارای مقابله با معارف وحیانی هست؟

مشرکان، هنگامی که رسولان الهی با معجزات و دلایل روشن سراغشان می‌آمدند، از ایشان روی می‌گرداندند و تنها به معلوماتی که خود داشتند، دل‌بسته و خوشحال بودند، و غیر آن را هیچ می‌شمردند.

تبیین علمی واکنش کفار برخوردار از علوم مادی در مقابل دعوت پیامبران الهی

مراد از عبارت «بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» اطلاعاتی است که کفار از زینت زندگی دنیا داشته و فنون تدبیری‌ست که برای به دست آوردن آن‌ها به کار می‌بستند. خدای سبحان، این فنون تدبیر را علم نامیده تا بفهماند که آنان، علمی غیر از آن نداشتند؛ همچنان که در جای دیگر فرموده است: «آن‌ها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند (آنچه حس می‌کنند و از آن برخوردارند، نزد آن‌ها هدف است و اصالت دارد)، و از (زندگانی) آخرت (که نتیجه‌ی حقیقی زندگی دنیاست) سخت غافل‌اند.» (روم/۷)؛ نیز فرموده است: «پس، از کسی که از یاد (و قرآن) ما روی برتافته و جز زندگی این دنیا را نمی‌خواهد، اعراض کن (و با آن‌ها مجادله و ستیزه مکن).» (نجم/۲۹).

مراد از شادی‌شان از علمی که دارند نیز غرور و خودپسندی ناشی از علم ظاهری برای اداره‌ی زندگی‌ست. خودباختگی آنان در مقابل این اطلاعات باعث شد که از معارف حقیقی که رسولان خدا عرضه می‌کنند، اعراض کنند و آن را چیزی به حساب نیاورند و مسخره کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۵۳۹). البته مفسران (روح المعانی، ج ۲۴، ص ۹۱؛ ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۱، صص ۳۱۴-۳۱۶)، اقوال دیگری را نیز طرح کرده‌اند که شاهده‌ی بر صحت آن‌ها وجود ندارد.

بشر، همیشه محتاج به معارف وحیانی‌ست

از آیات متعددی از سوره‌ی غافر و بقیه‌ی سوره‌ی قرآنی مشخص است که سرچشمه‌ی اصلی انحراف و بدبختی گروه کثیری از مردم، کبر و غرور است؛ تکبری که گاه از داشتن امکانات مالی یا کثرت افراد و نیروی نظامی سرچشمه می‌گیرد و گاه از داشتن مختصر معلوماتی که فراوان به نظر می‌آید.

نمونه‌ی زنده‌ی آن را در عصر و زمان خود و بعد از پیروزی‌های علمی و صنعتی در جوامع پیشرفته‌ی مادی با چشم می‌بینیم؛ زیرا می‌دانیم که یکی از عوامل مؤثر در نفی مذهب و روی آوردن به مکتب‌های الحادی، همان غرور علمی‌ست که در قرون اخیر برای جمعی از دانشمندان علوم طبیعی پیدا شده است. آن‌ها با کشف اسراری از طبیعت و



سُورَةُ فَصَّلَاتٍ
آیاتها ۵۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدًا ۱ تَنْزِيلًا مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲ كِتَابٌ فُصِّلَتْ
آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۳ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
فَاعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۴ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكْتِفَةٍ
مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ
فَاعْمَلْ إِنَّا عَمِلُونَ ۵ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ
أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا ۶ وَوَيْلٌ
لِّلْمُشْرِكِينَ ۷ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ
كَافِرُونَ ۸ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ
غَيْرٌ مَّمْنُونٍ ۹ قُلْ أَنتُمْ لَكُمْ كُفْرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ
فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۱۰ وَجَعَلَ
فِيهَا رِوَاسِيًا مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامًا فِي أَرْبَعَةِ
أَيَّامٍ سِوَاءَ اللَّيْلِ ۱۱ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ
فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ۱۲

سوره‌ی فصلت (در مگه نازل شده است)
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
حا، میم، ۱۰ (این قرآن)، از سوی (خداوند)
بخشنده‌ی مهربان نازل شده است. ۲ (این،)
کتابی است که آیاتش بخش بخش (بیان)
شده است؛ یعنی، سخنی (که بر تو) خوانده
شده و (به زبان) عربی و برای (هدایت)
افراد دانا است؛ ۳ که بشارت‌دهنده و
هشداردهنده است؛ (ولی) نتیجه‌ی (نزول)
این کتاب آسمانی) این شد که بیشتر مردم
(به آن) پشت کردند؛ بدین صورت که (آن را)
نمی‌پذیرند. ۴ می‌گویند: «دل‌های ما به آنچه
ما را به آن دعوت می‌کنی، در پرده‌هایی
قرار دارد (، و سخنانت هیچ راهی برای
نفوذ به دل‌های ما ندارد)، و گوش‌هایمان
(برای شنیدن حرف‌هایت) سنگین است، و
میان ما و تو، پرده‌ای (ضخیم) وجود دارد
(که مانع تفاهم ما و توست). پس تو به کار
خود مشغول شو؛ ما هم به کار خود.» ۵
بگو: من فقط بشری مانند شما هستم که

به من وحی می‌شود که خدای شما فقط يك خداست. پس در حالی که به او رو کرده‌اید، راست و بدون انحراف
باشید و از او آموزش بخواهید. وای بر مشرکان!؛ ۶ هم‌آن‌ان که (از مال خود) انفاق نمی‌کنند (چه واجب باشد و
چه مستحب)، و آنان‌اند که آخرت را انکار می‌کنند. ۷ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پاداشی
بی‌پایان خواهند داشت. ۸ بگو: آیا شما به راستی به کسی کفر می‌ورزید که زمین را در دو دوره آفرید، و برایش
همتایانی قرار می‌دهید. (بدانید که) آن (خالق توانا)، مالک و صاحب‌اختیار جهانیان است. ۹ و در زمین، کوه‌هایی
محکم و پابرجا پدید آورد که بر روی آن قرار دارند، و خیر و برکت فراوانی در زمین قرار داد، و در آن، مواد
خوراکی (موجودات) آن را، یکسان برای موجوداتی که (روزی) می‌خواهند، در چهار دوره‌ی (سال، یعنی بهار،
تابستان، پاییز و زمستان) مقدر کرد. ۱۰ و (پیش از آن)، به (آفرینش) آسمان که (به صورت) دودی بود، رو کرد.
آنگاه به آن و به زمین گفت: «خواه و ناخواه (به عرصه‌ی وجود در) بیایید.» (و آن دو، همراه با هر که در
آن‌ها بودند)، گفتند: «با میل و رغبت (و از سر تسلیم) می‌آییم.» ۱۱

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۷ - ۱۱. خداوند، روزی انسان را مقدر کرده است؛ چرا انفاق نمی‌کنیم؟

صفات خاص مشرکان

خداوند، مشرکان را با دو صفت ویژه توصیف می‌کند: یکی این که زکات نمی‌دهند، و دیگری این که به آخرت کفر می‌ورزند (منکر گزارش‌های الهی از وضع آخرت هستند). مراد از دادن زکات، مطلق انفاق مال در راه خدا به فقرا و مساکین است؛ برای این که زکات، به معنای صدقه‌ی واجبی که از احکام اسلام است، آن روز، یعنی در روزهایی که این سوره نازل می‌شد، واجب نشده بود؛ چون این سوره، از قدیم‌ترین سوره‌های مکی است.

بعضی از مفسران گفته‌اند که مراد از دادن زکات، تزکیه‌ی نفس و تطهیر آن از پلیدی‌های گناهان است، و این که نفس را با رشدی پاک که تنها از راه عبادت خدای سبحان به دست می‌آید، تربیت کنند و نمو دهند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۱۵).

ذکر «نپرداختن زکات» در میان نشانه‌های شرک، برای این است که انفاق‌های مالی در راه خداوند، یکی از روشن‌ترین نشانه‌های ایثار و گذشت و عشق به الله است؛ چرا که مال، از محبوب‌ترین امور نزد انسان است، و انفاق و ترک انفاق می‌تواند شاخصی برای شرک و ایمان در بسیاری از موارد به حساب آید؛ تا آنجا که بعضی، اموال خویش را از جان خود نیز بیشتر دوست دارند و نمونه‌های آن را در طول زندگی دیده‌ایم.

نکته‌ی دیگری که می‌تواند به روشن شدن تفسیر آیه کمک کند، این است که زکات، وضع خاصی در میان دستورهای اسلام دارد؛ چنان که پرداختن آن، نشانه‌ی به رسمیت شناختن حکومت اسلامی بوده، و ترک آن غالباً نوعی طغیان و سرکشی و قیام برضد حکومت اسلامی محسوب می‌شده است، و می‌دانیم که قیام برضد حکومت اسلامی، موجب کفر می‌شود. گواه این سخن، بیانی است که در تاریخ اسلام در باره‌ی «اصحاب رده» (گروهی که بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند) آمده است. این جماعت، از دادن زکات به مأموران حکومت اسلامی سر باز زدند، و به این طریق، پرچم مخالفت را برافراشتند.

مسلمانان وفادار به قرآن، با آن‌ها پیکار کردند و آنان را در هم کوبیدند (تفسیر نمونه، ج ۲۰، صص ۲۱۶-۲۱۷). در تواریخ آمده است که اهل رده بعد از وفات پیامبر ﷺ گفتند: «ما نماز می‌خوانیم؛ اما زکات نمی‌دهیم. ما اجازه نخواهیم داد اموال ما غصب شود.» در پی این ماجرا، مسلمانان تصمیم گرفتند با این گروه پیکار کنند، و آن را دلیل ارتدادشان دانستند (تفسیر ابوالفتح، ج ۱۰، ص ۹).

زکات، یکی از عوامل مهم عدالت اجتماعی و مبارزه با فقر

و محرومیت، پر کردن فاصله‌های طبقاتی، تقویت بنیه‌ی مالی حکومت اسلامی، پاک‌سازی روح و جان از حب دنیا و مالپرستی، و خلاصه، وسیله‌ی بسیار مؤثری برای قرب الهی است. از جمله وصایای پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه این بود: «ای علی، ده طایفه از این امت، به خداوند بزرگ کافر شده‌اند...». سپس یکی از این ده گروه را مانع‌الزکات شمرد. آنگاه فرمود: «ای علی، هر کس قیراطی از زکات مالش را نپردازد، نه مؤمن است و نه مسلمان، و ارزشی در پیشگاه خدا ندارد.» (وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۱۸).

خداوند، روزی‌ها را در چهار فصل مقدر فرموده است

خداوند، روزی تمام انسان‌ها را در چهار روز تأمین کرده است؛ اما سؤال این است که چگونه در این آیات شریف، زمان آفرینش زمین، دو روز؛ زمان خلقت کوه‌ها و برکات و غذاها، چهار روز، و در دنباله‌ی این آیات، زمان آفرینش آسمان‌ها را نیز دو روز ذکر کرده که مجموعاً هشت روز می‌شود؛ در حالی که در آیات دیگری از قرآن مجید، مدت آفرینش آسمان‌ها و زمین، مجموعاً شش روز، یا به تعبیر دیگر، شش دوران بیان شده است؟ (اعراف/۵۴).

مفسران به دو گونه به این پرسش پاسخ گفته‌اند:

۱. منظور از «اربعه‌ایام» (چهار روز)، تنمهی چهار روز یعنی دو روز پایانی چهار روز است. به این ترتیب، در دو روز اول از این چهار روز، زمین، و در دو روز بعد، سایر خصوصیات زمین آفریده شده است. این تفسیر را با مثالی می‌توان تبیین کرد: در عرف گفته می‌شود که از اینجا تا مکه، ده روز طول می‌کشد، و تا مدینه، پانزده روز؛ یعنی پنج روز فاصله‌ی مکه تا مدینه است. خلقت آسمان‌ها نیز در دو روز صورت گرفت؛ که مجموعاً شش روز (شش دوران) می‌شود (تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۸).

۲. مراد از تقدیر اقوات زمین در چهار روز، تقدیر آن در چهار فصل است که برحسب ظاهر و حس، در پی میل شمالی و جنوبی خورشید پدید می‌آید. پس ایام چهارگانه، همان فصول چهارگانه است که مبدأ پیدایش ارزاق و پرورش مواد غذایی انسان‌ها و حیوانات است (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۲)؛ اما مدتی که در این آیات برای خلقت آسمان‌ها و زمین ذکر شده، چهار روز است: دو روز برای خلقت زمین، و دو روز برای به پا داشتن آسمان‌های هفتگانه، بعد از آن که دود بود. البته ایامی که در آن اقوات درست شده، ایام تقدیر اقوات است و نه خلقت آن‌ها، و آنچه که بارها در کلام خدای متعال آمده، این است که خدای بزرگ، آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریده و نه مجموع خلق و تقدیر را. پس مراد از چهار روز، زمان تقدیر ارزاق زمین در چهار فصل سال است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۵۵۲). / ب



فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا
 وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ
 الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾ فَإِنِ اعْرَضُوا فَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ مِثْلَ صَاعِقَةٍ مِثْلَ صَاعِقَةٍ
 عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾ إِذْ جَاءَهُمُ الرَّسُولُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ
 خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً
 فَأِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿١٤﴾ فَلَمَّا عَادَ فَاسْتَكْبَرُوا فِي
 الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةٌ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ
 الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
 ﴿١٥﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُنذِرَهُمْ
 عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ
 لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾ وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى
 الْمُهْدَىٰ فَآخَذَتْنَاهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
 ﴿١٧﴾ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾ وَيَوْمَ يُحْشَرُ
 أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءَهُمْ شَاهِدٌ
 عَلَيْهِمْ سَمِعْتَهُمْ وَأَبْصَرْتَهُمْ وَجَلَدْتَهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٠﴾

پس آسمان را (که چون توده‌ای از بخار بود)، به شکل هفت آسمان در دو مرحله آفرید و کارش را سامان داد، و در هر آسمان، فرمان (مربوط به) آن را (به فرشتگان آن) وحی فرمود. و آسمانی را که (به زمین) نزدیک‌تر است، با چراغ‌هایی (از ستارگان) آراستیم و (آن را از دست‌برد شیاطین) حفظ کردیم. این (آفرینش عظیم)، اندازه‌گیری (دقیق خداوند) شکست‌ناپذیر و بسیار داناست. ۱۲. پس اگر پشت کردند، بگو: در مورد صاعقه‌ای همچون صاعقه‌ی عاد و ثمود، به شما هشدار می‌دهم؛ ۱۳. آنگاه که پیامبران از هر سو سراغشان آمدند؛ (با این پیام) که «فقط الله را بپرستید.»؛ ولی آنان (گفتند: «اگر پروردگارمان می‌خواست، حتماً فرشتگانی را (برای رساندن پیامش) نازل می‌کرد. بنابراین، ما دلایل و معجزاتی را که به همراه آن فرستاده شده‌اید، انکار می‌کنیم.» ۱۴. اما (قوم) عاد، به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: «چه کسی از

ما نیرومندتر است؟» مگر نمی‌دانستند خدایی که آنان را آفریده، از آنان نیرومندتر است؟ و همواره آیات و نشانه‌های ما را انکار می‌کردند؛ ۱۵. در نتیجه، در روزهای نحس، به سوی آنان تندبادی سرد و غرّنده فرستادیم و بر ایشان مسلط کردیم تا در زندگی دنیا، عذاب خوارکننده را به آنان بچشانیم، و قطعاً عذاب آخرت، خوارکننده‌تر است، و آنان یاری نخواهند شد. ۱۶. اما (قوم) ثمود: راه (حق) را به آنان نشان دادیم؛ (ولی) نتیجه این شد که کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند. پس به سزای کارهایی که می‌کردند، صاعقه (ای خارق‌العاده و مخصوص) آن عذاب ذلت‌بار، آنان را فراگرفت. ۱۷. و کسانی را که ایمان آوردند و خود را (از خشم خدا) حفظ می‌کردند، نجات دادیم. ۱۸. روزی (را یاد کن) که دشمنان خدا جمع شده، به سوی آتش روان می‌شوند؛ بدین‌صورت که نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم بیبوندند. ۱۹. پس هنگامی که به دوزخ برسند، گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌هایشان، در مورد آنچه مرتکب می‌شدند، برضد آنان گواهی می‌دهند. ۲۰.

است (منهج الصادقین، ج ۸، ص ۱۸۱). البته سایر اعضاء بدن نیز به ترتیب اولویت شهادت می‌دهند.

به هر حال، آن روز، روز رسوایی بزرگ است؛ روزی است که تمام وجود انسان به سخن در می‌آید و تمامی اسرار او را فاش می‌کند. دانستن این راز باید تمام گنه‌کاران را در وحشت عمیقی فرو برد.

انواع شاهدان قیامت

از آیات قرآن استفاده می‌شود که شش نوع گواه برای آن دادگاه وجود دارد (ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۰، صص ۲۵۵-۲۵۸):

۱- از همه برتر و والاتر، «ذات پاک خداوند» است: «در هر حال که باشید و هر آیه‌ای از قرآن که بخوانید و هر کاری که بکنید، ما گواه بر شما هستیم هنگامی که در آن وارد می‌شوید.» (یونس/۶۱).

۲- پیامبران و اوصیا: «چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی می‌آوریم، و تو را بر آن‌ها گواه قرار می‌دهیم.» (نساء/۴۱). امام صادق علیه السلام در مورد این آیه می‌فرماید: «این در باره امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده که در هر قرنی، امامی از ما بر آنان گواه خواهد بود، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواه بر همه‌ی ماست.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۰).

۳- زبان و دست و پا و چشم و گوش: «در آن روز، زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان برضد آن‌ها در باره‌ی اعمالی که مرتکب شده‌اند، گواهی می‌دهند.» (نور/۲۴). از پاره‌ای از روایات برمی‌آید که همه‌ی اعضاء تن، به نوبه‌ی خود، در باره‌ی اعمالی که کرده‌اند، گواهی می‌دهند (لئال الاخبار، ص ۴۶۲).

۴- پوست تن: آیات شریف با صراحت از این موضوع سخن گفته است.

۵- فرشتگان: «در آن روز، هر انسانی وارد صحنه‌ی محشر می‌شود در حالی که فرشته‌ای با اوست که او را به سوی حساب سوق می‌دهد، و گواهی از فرشتگان است که بر اعمال او شهادت می‌دهد.» (ق/۲۱).

۶- زمین: آری، زمین که زیر پای ما قرار دارد، و ما همیشه میهمانش هستیم، و با انواع برکاتش از ما پذیرایی می‌کند نیز به‌دقت مراقب ماست و در آن روز، همه‌ی گفتنی‌ها را می‌گوید: «در آن روز، زمین اخبار خود را باز می‌گوید.» (زلزال/۴). زمان نیز از شهود است؛ لکن در قرآن به آن اشاره‌ای نشده است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ روزی بر فرزند آدم نمی‌گذرد مگر این‌که به او می‌گوید: ای فرزند آدم، من روز تازه‌ای هستم و بر تو گواه‌ام. در من سخن خوب بگو و عمل نیک کن تا در قیامت به نفع تو گواهی دهم.» (سفینه‌البحار، جلد ۲، ماده‌ی یوم). ا/ب

۲۰. شهادت اعضا و جوارح آدمی برضد او در قیامت

شهادت دادن اعضاء بدن یا قوای بدن آدمی در روز قیامت، بدین معناست که آن‌ها اعمال زشتی را که از صاحب خود دیده، می‌شمارند و از آن‌ها خبر می‌دهند؛ چون اگر تحمل شهادت، یعنی دیدن اعمال در حین عمل و تشخیص این‌که این عمل گناه است، نباشد، ادای شهادت در قیامت معنا ندارد. پس معلوم می‌شود که در دنیا، اعضاء بدن آدمی، نوعی درک و علم و بینایی دارند، و اگر تحمل شهادت در هنگام عمل نداشته باشند و تنها خدا در روز قیامت چنین شعوری و نطقی به اعضا بدهد و عضو در آن روز عالم شود به این‌که صاحبش چه کارهای زشتی کرده، یا در آن روز، خدای متعال، زبان و صوت برای اعضا قرار دهد تا بتوانند شهادت دهند، هرچند شعور نداشته باشند، چنین چیزی هرچند در جای خود ممکن است، اطلاق شهادت بر آن صحیح نیست، و در قیامت، با چنین شهادتی، حجت بر بنده‌ی خدا تمام نمی‌شود. پس این تفسیر که قدرت نطق را خداوند در روز قیامت به اعضاء انسان می‌دهد (ر.ک: تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۱۵)، نادرست است.

دیگر این‌که هر عضوی از بدن، در باره‌ی اعمال سایر اعضا نیز شهادت می‌دهد. برای مثال، گوش شهادت می‌دهد که من آیات خدا را که تلاوت می‌شد، شنیدم؛ ولی نفس صاحب من از آن اعراض کرد؛ یا من از زبان صاحب شنیدم که کفر می‌گفت. بنابراین، آیه‌ی شریف، همان را می‌فرماید که آیه‌ی شریف «گوش و چشم و دل، از هر يك سؤال خواهد شد.» (اسراء/۳۶) می‌گوید.

البته شهادت گوش‌ها و چشم‌ها، با شهادت پوست‌ها متفاوت است؛ چون گوش و چشم می‌توانند برضد سایر اعضا نیز شهادت دهند؛ هرچند که خود نقشی در آن گناه نداشته باشند؛ ولی پوست به علت نداشتن شنوایی و بینایی، تنها می‌تواند برای گناهی شهادت دهد که خودش آلت و ابزار ارتکاب آن بوده، و برای همین است که اشخاص، تنها به پوست‌ها اعتراض می‌کنند که تو چرا برضد من شهادت دادی؛ یعنی تو که چشم و گوش نیستی که گناهان سایر اعضا را هم ببینی و بشنوی. مراد از «جلود» (پوست‌ها)، چون در آیه‌ی شریف، قیدی برایش ذکر نشده، مطلق پوست بدن است که می‌تواند برای خیلی از گناهان شهادت دهد؛ گناهانی مانند زنا و امثال آن که جز با داشتن پوست بدن عملی نمی‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۵۷۴-۵۷۵). بعضی از مفسران گفته‌اند که هرچند قیدی برای جلود نیامده و نفرموده که پوست کدام‌یک از اعضا، مطلق پوست هم مراد نیست؛ بلکه تنها پوست آلت تناسلی منظور بوده، که به سبب رعایت ادب نام آن را نبرده



وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۱﴾
 وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۲﴾
 وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَبَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ يَصْبِرُوا فَلِنَارٍ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا لَهُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ﴿۲۴﴾ وَيَقْبِضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا فَزَيَّنَّا لَهُمْ مَا يَلِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿۲۵﴾
 وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ ﴿۲۶﴾ فَلَنَذِقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۲۸﴾
 وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَصْلَلْنَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ﴿۲۹﴾

(آنان) به پوست هایشان می‌گویند: «چرا برضد ما شهادت دادید؟» می‌گویند: «خداوند، ما را به زبان آورد؛ همو که همه چیز را به زبان آورده است و نخستین بار (که پا به عرصه‌ی وجود گذاشتید)، او شما را آفرید و تنها به پیشگاه او بازگردانده می‌شوید.» ۲۱ و (هنگام گناه که خود را مخفی می‌کردید)، از آن رو پنهان می‌شدید که مبادا گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌هایتان برضد شما شهادت دهند؛ بلکه گمان می‌کردید که خداوند (نیز مانند مردم است و با پنهان شدن‌تان) از بسیاری از کارهایتان بی‌خبر می‌ماند. ۲۲ این گمان (ناروای) شما که در مورد مالک و صاحب‌اختیارتان داشتید، شما را هلاک کرد؛ در نتیجه، از زیان‌کاران شدید. ۲۳ پس اگر صبر و تحمل کنید، (باز هم) آتش جایگاه‌شان است، و اگر رضایت (خدا را) بخواهند، مشمول رضایت (او) نخواهند شد. ۲۴ و (در دنیا، به سزای کارهایشان)، برای آنان، هم‌نشینی

(خبیث) را جایگزین (هم‌نشینان نورانی که می‌توانستند داشته باشند)، کردیم. پس آنچه (از مادیات) که پیش رویشان بود و آنچه در آینده (آرزویش را) داشتند، در نظرشان زیبا جلوه داد (و آنان را به کلی از خدا و قیامت غافل کرد و بدین ترتیب)، آن سخن (خداوند در باره‌ی عذاب کافران)، در مورد آنان قطعی شد، و این در حالی بود که در زمره‌ی گروه‌هایی از جن و انس قرار گرفتند که پیش از آنان (کافر و عصیانگر) بودند؛ چرا که آنان (با انکار و گناه)، سرمایه‌ی (وجود) خویش را از دست داده بودند. ۲۵ کافران گفتند: «به این قرآن گوش نکنید و در (زمان تلاوت) آن، سخنان بیهوده بگویید تا پیروز شوید.» ۲۶ (اگر به این کار خود ادامه دهند)، بی‌شک به کافران عذابی شدید می‌چشانیم و قطعاً بدترین کارهایی که می‌کردند، (یعنی گناهان‌شان) را به آنان کیفر می‌دهیم. ۲۷ این است کیفر دشمنان خدا؛ آتش! آنان در آنجا سرای جاودان دارند. به سزای این که همواره آیات و نشانه‌های ما را انکار می‌کردند، (چنین) کیفر می‌بینند. ۲۸ کافران می‌گویند: «پروردگارا، آن دو گروه از جن و انس را که ما را گمراه کردند، به ما نشان بده تا لگدمال‌شان کنیم و ذلیل‌ترین افراد شوند.» ۲۹

۲۱. همه‌ی موجودات، عالم‌اند و در قیامت برضد انسان شهادت می‌دهند

گناه‌کاران، یا از روی عتاب و اعتراض، یا با استفهام تعجیبی (مجموعه من التفاسیر، ج ۵، ص ۲۸۰) به پوست بدنشان می‌گویند که چرا برضد ما شهادت دادید، و اگر این سؤال را تنها از پوست بدن و نه از گوش و چشم خود می‌کنند، با این که آن دو نیز برضد ایشان شهادت داده‌اند، برای این است که شهادت دادن چشم و گوش خیلی تعجب‌آور نیست؛ چون کارشان نظیر شهادت دادن گواهان برضد دیگران است. چشم و گوش البته برضد سایر اعضا هم شهادت می‌دهند؛ اما این مایه‌ی عجب است که پوست بدن برضد خودش شهادت می‌دهد و گناهی را که به وسیله‌ی خودش ارتکاب شده، بر ملا می‌کند.

اعضای بدن چگونه سخن می‌گویند؟

خداوند، نسبت شهادت و نطق به اعضا و جوارح داده؛ که از شئون عقلاست؛ اما باید دید معنای نطق چیست؟ آنچه از معنای این کلمه یقینی‌ست، این است که هر جا به حقیقت استعمال شود و نه به مجاز، معنایش اظهار «ما فی الضمیر» از راه زبان و سخن گفتن است، و چنین معنایی، محتاج این است که ناطق، علمی داشته باشد و بخواهد آن را برای غیر خود فاش کند. از ظاهر سیاق آیات و الفاظ «قول»، «تکلم»، «شهادت»، «نطق» که در آن‌ها آمده، بر می‌آید که مراد از این الفاظ، نطق به معنای حقیقی کلمه است و نه به معنای مجازی. پس شهادت اعضای یک مجرم، در حقیقت، نطق و تکلم واقعی‌ست که از علمی ناشی می‌شود که پیشتر آن را دریافت کرده است؛ بدین دلیل که اعضا در جواب مشرکان که می‌گویند چرا برضد ما شهادت دادید، پاسخ می‌دهند که خدا ما را به زبان آورد. آن‌ها با این جواب می‌خواهند سببی را که باعث شده به زبان بیایند، نشان دهند، و نیز بگویند که ما در دنیا دارای علمی پنهان و ذخیره‌شده در باطن خود بودیم و همین باعث شده که خدا ما را به زبان آورد. اگر ما علمی نمی‌داشتیم، علت و فایده‌ای نداشت که به زبان بیاییم. وقتی هم ما را بدین سبب به زبان درآورد، چاره‌ای نداشتیم جز این که آنچه را که می‌دانیم، بگوییم. اگر بگویید که چنین شهادتی، حجت را تمام نمی‌کند، و برای همین، نافذ هم نیست، چون شهادتی اجباری‌ست، در پاسخ می‌گوییم که شهادت اجباری وقتی نافذ نیست و حجت نمی‌شود که برخلاف باشد؛ یعنی طرف را مجبور کنند که دروغ بگوید، یا جرمی را پرده‌پوشی و انکار کند؛ اما اگر مجبور کنند که آنچه را که در ضمیر دارد، بگوید، هیچ ضرری به نفوذ و

حجیتش نمی‌زند. البته این که خداوند، مالک همه چیز ماست، خود دلیل بر این است که بر اعمال ما عالم است. همین انکشاف اعمال ما برای او، هنگامی که به سویش برمی‌گردیم، خود به زبان آوردن و شهادت دادن ما برضد خودمان است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۵۷۵-۵۷۹).

البته برخی مفسران، این نطق را مجازی دانسته‌اند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۴۲؛ و روح‌المعانی، ج ۲۴، ص ۱۱۶). این معنا زمانی پذیرفتنی‌ست که غیر انسان، حیوان، فرشته، جن و سایر موجودات را بدون علم و نطق بدانیم.

دلایل نقلی و عقلی بر علم داشتن تمامی موجودات

۱. جمله‌ی «هر موجودی، او را تسبیح و حمد می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.» (اسراء/۴۴)، بهترین دلیل بر این است که منظور از تسبیح موجودات، تسبیح ناشی از علم و به زبان قال است؛ چون اگر مراد، زبان حال موجودات و دلالت آن‌ها بر وجود صانع بود، دیگر فرموده‌ی «شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید» معنا نداشت. آیات ۵ و ۶ سوره‌ی احقاف و ۴ و ۵ زلزال نیز بر همین معنا دلالت می‌کند. البته هیچ دلیلی نداریم بر این که علم فقط یک سنخ داشته باشد تا وقتی می‌گوییم که نباتات و جمادات هم شعور دارند، منتظر باشیم که آثار شعوری مانند شعور انسان و حیوان از آن‌ها بروز کند. ممکن است شعور هم برای خود مراتبی داشته باشد، و به سبب اختلاف مراتب، آثارش نیز مختلف شود.

۲. البته از منظر فلسفی نیز ثابت شده که موجودات مادی، دارای علم هستند؛ چرا که الف. علم، حضور (حاضر شدن در ذهن) چیزی برای چیز دیگر است؛ و ب. علم، با وجود مجرد مساوی‌ست؛ چون مجرد، چیزی‌ست که کمالی که او برای آن فعلیت یافته، نزدش حاضر باشد، و دیگر چیزی برای او بالقوه و فعلیت نیافته نباشد. عین این تعریف، برای علم نیز صادق است. پس هر وجود مجردی که ممکن باشد وجود پیدا کند، برای سایر مجردات، حاضر است، و نیز سایر مجردات هم برای او حاضرند. پس هر عالمی، مجرد است، و همچنین هر معلومی نیز مجرد است. در مقابل، ماده و آنچه که از ماده ترکیب یافته، نه می‌تواند عالم باشد و نه معلوم؛ اما بر همین حال، یعنی بر این که مادی و متغیر و متحرک‌اند و بر هیچ حالی استقرار ندارند، ثبوت دارند، و پیوسته بر این حال هستند، و این حال در آن‌ها دست‌خوش دگرگونی و تحول نمی‌شود. بنابراین، موجودات مادی، از همین جهت که در وضع خود ثابت‌اند، تجرد و علم دارند، و این علم نیز در آن‌ها مساوی است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۵۸۰-۵۸۱). /



إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
 الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ بِالْحَقِّ
 أَلَّا تَقُولُوا لَمْ نَكُنْ مِنَ الْغَافِقِينَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ
 وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾ نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَمَنْ
 أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ
 بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ
 وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا
 إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ وَإِنَّمَا يَنزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ
 فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ
 اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ
 وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ
 إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾ فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ
 يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٣٨﴾

کسانی که گفتند «مالک و صاحب اختیار ما، الله است» و آنگاه راست و بدون انحراف (بر عقیده‌ی خود ثابت) ماندند، فرشتگان (در هنگام مرگ، با این پیام) بر آنان نازل می‌شوند: «نترسید و اندوهگین نباشید و با بهشتی که (در دنیا به آن) وعده داده می‌شدید، شاد باشید؛ ۳۰ ما دوستان و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، و در بهشت، هر چه دلتان بخواهد، خواهید داشت، و در آنجا، هر چه درخواست کنید، برایتان خواهد بود؛ ۳۱ (نعمت‌هایی) که اسباب پذیرایی از جانب (خدای) بسیار آمرزنده و مهربان است.» ۳۲ سخن چه کسی بهتر است از سخن کسی که (مردم را) به خدا دعوت می‌کند و کار شایسته انجام می‌دهد و می‌گوید «من از تسلیم‌شدگان (در پیشگاه خدا) هستم»؟ ۳۳ نیکی و بدی یکسان نیست. (بنابراین، بدی دشمنان را) با آن (خوی و خصلتی)

که بهتر (از خصلت‌های بد آنان) است، پاسخ گو؛ که در نتیجه‌ی (این برخورد بزرگوارانه)، آن کسی که بین تو و او دشمنی وجود دارد، ناگاه چنان می‌شود که گویی دوستی صمیمی و دل‌سوز است. ۳۴ و این توفیق، تنها به شکیبایان داده می‌شود، و این توفیق، تنها به کسانی داده می‌شود که بهره‌ی فراوانی (از کمالات) داشته باشند. ۳۵ اگر از سوی شیطان، (وسوسه و) تحریکی به تو رسید تا تو را (به نافرمانی خدا) برآشوبد، به خدا پناه ببر؛ زیرا اوست که بسیار شنوا و داناست. ۳۶ از نشانه‌های (قدرت) او، شب و روز و خورشید و ماه است. اگر فقط او را می‌پرستید، به خورشید و ماه سجده نکنید و به «الله» سجده کنید؛ کسی که آن‌ها را آفریده است. ۳۷ (اکنون که چنین است)، اگر (از سجده و خضوع در برابر خدا) تکبر ورزیدند، (آنان را به حال خود رها کن)؛ زیرا مقربانِ درگاه خدا، شب و روز و بدون خستگی، تنها او را (از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه می‌شمرند. ۳۸

۳۰ - ۳۲. بر خدایی بودمان استقامت ورزیم

کلمه‌ی استقامت، در اصل، در خصوص طریقی به کار می‌رود که به خط مستقیم یا حق کشیده شده باشد، و استقامت انسان، بدین معنی است که همواره ملازم طریقه‌ی مستقیم (مفردات، ص ۶۹۲) و اعتدال باشد (صاح‌اللغه، ج ۵، ص ۲۰۱۷)؛ دچار انحراف نشود و بر سخنی که گفته، استوار باقی بماند.

نتیجه‌ی منحرف نشدن از مسیر حق

ملائکه، این مؤمنان را (که در طریق مستقیم دچار تزلزل نمی‌شوند) از ترس و اندوه ایمنی می‌دهند. ترس، همیشه از مکره‌ی است که احتمال پیش آمدن دارد، و در مورد مؤمنان، یا از عذاب است که از آن می‌ترسند، یا محرومیت از بهشت است. حزن و اندوه هم همواره از مکره‌ی است که واقع شده، یا از شری که پدید آمده؛ مانند گناهانی که از مؤمنان سر زده، و از آثارش غمگین می‌شوند؛ یا خیراتی که به سبب سهل‌انگاری از دست داده‌اند. سپس ملائکه بعد از زندگی دنیا آنان را به بهشتی که وعده داده شده‌اند، بشارت می‌دهند، و خود را ولی مؤمنان می‌خوانند. ولایت، در آخرت، فرع و نتیجه‌ی ولایت در دنیا است؛ اگرچه اولیا بودن ملائکه برای مؤمنان، با این منافات ندارد که خدا هم ولی ایشان باشد؛ چون ملائکه، واسطه‌ی رحمت و کرامت اویند؛ نه این‌که از پیش خود اختیاری داشته باشند. مراد دیگر از ولایت ملائکه برای مؤمنان، تأیید ایشان است.

البته برخی از مفسران، این آیه‌ی شریف را کلام خدا می‌دانند و نه کلام ملائکه؛ بدین معنا که مؤمنان، در آخرت، هر خیر و لذت تصویرپذیری را دارا هستند؛ چه از خوردنی‌ها و چه از نوشیدنی‌ها یا لذت‌های دیگر؛ بلکه از این هم وسیع‌تر و بیشتر دارند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۵۹۱-۵۹۳)؛ «هر چه بخواهند، در آنجا برای آن‌ها هست، و نزد ما، نعمت‌های بیشتری است که به فکر هیچ‌کس نمی‌رسد.» (ق/۳۵).

مراد از استقامت چیست؟

صدالبته بسیاری کسانی که دم از عشق الله می‌زنند؛ ولی در عمل استقامت ندارند؛ بلکه افرادی سست و ناتوان‌اند که وقتی در برابر توفان شهوات قرار می‌گیرند، با ایمان وداع می‌کنند و در عمل مشرک می‌شوند، و هنگامی که منافعشان به خطر می‌افتد، همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می‌دهند. در باب مفهوم استقامت، این معانی در روایات و تفاسیر بیان شده است:

۱. پیامبر گرامی اسلام ﷺ بعد از تلاوت این آیه فرمود: «گروهی این سخن را گفتند؛ سپس اکثرشان کافر شدند؛ اما کسی

که این سخن را بگوید و همچنان به آن تداوم دهد تا مرگش فرا رسد، از کسانی است که بر آن استقامت کرده‌اند.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۵۲). شخصی نزد پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمد و گفت: دستوری به من ده که به آن چنگ زدم و در دنیا و آخرت اهل نجات شوم. فرمودند: «بگو: پروردگار من، الله است، و بر این گفته‌ی خود بایست.» سپس پرسید: خطرناک‌ترین چیزی که باید از آن بترسم، چیست؟ پیامبر ﷺ، زبان خود را گرفتند و فرمودند: «این.» (روح‌البیان، ج ۸، ص ۲۵۴). حضرت علی عليه السلام بعد از تلاوت این آیه می‌فرماید: «شما گفتید پروردگار ما، الله است. اکنون بر این سخن پای‌مردی کنید؛ بر دستوره‌ی کتاب او، و در راهی که فرمان داده، و در طریق پرستش شایسته‌ی او استقامت کنید؛ از دایره‌ی فرمانش خارج نشوید؛ در آیین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶). از امام رضا عليه السلام پرسیده شد که استقامت چیست؟ فرمود: استقامت، به خدا سوگند، همین ولایتی است که شما شیعیان دارید. امام صادق عليه السلام فرموده است: یعنی کسانی که بر امامان، یکی پس از دیگری، استقامت ورزیدند (نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۴۶).

۲. در تفاسیر آمده است: به این عقیده و اعتراف که پروردگارشان خدای یکتا و بی‌شریک است، ادامه دادند؛ بر ادای فرایض الهی و عبادت پروردگار استقامت ورزیدند؛ همان‌گونه که در گفتار استقامت کردند، در اعمال نیز استقامت به خرج دادند؛ به مقتضای اعتراف به ربوبیت الهی، بر عبادتش استقامت کردند (همان).

نکات

۱- در پرتو این فرهنگ و تعلیمات بود که اسلام از مشتی عرب جاهلی، انسان‌های نمونه‌ای ساخت که از هیچ‌گونه فداکاری و ایثاری مضایقه نداشتند، و همین‌هاست که امروز می‌تواند الهام‌بخش مسلمانان در راه پیروزی بر همه‌ی مشکلات باشد.

۲- استقامت، همچون عمل صالح، میوه‌ی درخت ایمان است؛ زیرا هنگامی که ایمان عمق و نفوذ کافی پیدا کند، انسان را به استقامت دعوت خواهد کرد؛ همان‌گونه استقامت در مسیر حق، بر عمق ایمان نیز می‌افزاید، و این دو تأثیر متقابل دارند.

۳- از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می‌شود که ایمان و استقامت، نه تنها برکات معنوی را به سوی انسان سرازیر می‌کند، بلکه آدمی از برکات مادی این جهان نیز در سایه‌ی این دو بهره‌مند خواهد شد (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۷۶). از این رو در آیه‌ای از قرآن می‌خوانیم: «هر گاه افراد بالایمان بر طریقه‌ی حق پایداری کنند، به آن‌ها آب فراوان می‌نوشانیم.» (جن/۱۶).



وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا
 الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ ۚ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحِي الْمَوْتِ ۗ إِنَّهُ عَلَى
 كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا
 أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا
 مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ
 لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ
 يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾ مَا يُقَالُ لَكَ
 إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ
 أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ
 آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ ۗ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا هُدًى
 وَشَفَاءٌ ۗ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي ءَادَانِهِمْ وَقَرُّ وَهُوَ عَلَيْهِمْ
 عَمًى ۗ أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا
 مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ
 لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
 فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ۖ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾

از نشانه‌های (قدرت) او این است که تو زمین را خشک و بی حاصل می بینی. پس هنگامی که آب را بر آن فرو می فرستیم، به جنبش در آمده، و (خاک روی گیاهان) بالا می آید. آن کسی که زمین را زنده می کند، بی گمان مردگان را (نیز) زنده خواهد کرد؛ زیرا او بر هر کاری تواناست. ۳۹ کسانی که در مورد آیات ما دچار انحراف می شوند، بر ما پنهان نمی مانند. آیا (وضعیت) کسی که در روز قیامت در آتش افکنده می شود، بهتر است، یا (وضعیت) کسی که با امنیت (کامل، به عرصه‌ی محشر) می آید؟ هر چه می خواهید، بکنید؛ که او به کارها بتان بیناست. ۴۰ کسانی که به قرآن - هنگامی که نزدشان آمد - کفر ورزیدند (، کفر کفرشان را خواهند چشید. چگونه می خواهند با آن مخالفت کنند؟) حال آن که قرآن، کتابی شکست ناپذیر است؛ ۴۱ که باطل از هیچ سمت و سویی به آن راه ندارد و از سوی (خداوند) حکیم و شایسته‌ی ستایش نازل

شده است. ۴۲ (از طرف این کافران)، چیزی (ناروا) به تو گفته نمی شود، مگر این که به پیامبران پیش از تو (نیز) گفته شده است. به راستی پروردگار تو دارای آمرزشی (بسیار بزرگ) و دارای مجازاتی دردناک است. ۴۳ اگر این (قرآن) را، به صورت سخنانی خواندنی قرار می دادیم که (از نظر عرب‌های فصیح،) مبهم و غیر فصیح باشد، قطعاً می گفتند: «چرا آیاتش (برای ما) روشن بیان نشده است؟ آیا (کتابی) مبهم و (افرادی) فصیح و عرب‌زبان؟ (آیا این دو با هم سازگارند)؟!» بگو: آن، برای کسانی که ایمان آورده‌اند، مایه‌ی هدایت و شفاست، و کسانی که ایمان نمی آورند، گوش‌هایشان (برای شنیدن سخنان الهی) سنگین است، و قرآن، سبب کوردلی آن‌هاست؛ (گویی که) آنان را از جایی دور صدا می زنند. ۴۴ به راستی به موسی کتاب (آسمانی) دادیم؛ پس (بعد از او،) در (حقانیت) آن اختلاف واقع شد، و اگر سخنی از جانب پروردگارت (در مورد تأخیر عذاب تا قیامت) نبود، قطعاً (در همین دنیا) میان‌شان داوری می شد، و به راستی که ایشان در مورد آن، شک و تردیدی بسیار زیاد دارند. ۴۵ هر که کار نیکی بکند، به سود خودش است، و هر کس کار بدی انجام دهد، به زیان خودش است، و پروردگارت به هیچ وجه به بندگان ظلم نمی کند. ۴۶

۴۰ - ۴۴. الحاد در آیات الهی، مستند به انسان است و نه حقیقت آن آیات

نازل شده که در عمل او سستی راه ندارد و ستوده‌ی مطلق است. بنابراین، نه تناقضی در مفاهیم آن است؛ نه چیزی از کتب و علوم پیشین برضد آن است، و نه اکتشافات علمی آینده با آن مخالفت خواهد داشت؛ نه کسی می‌تواند حقایق آن را ابطال کند، و نه در آینده منسوخ می‌شود؛ نه خلاقی در معارف و قوانین و اندرزها و خبرهایش وجود دارد و نه خلاقی بعداً کشف می‌شود؛ نه آیه و حتی کلمه‌ای از آن کم شده، و نه چیزی بر آن افزون می‌شود. به تعبیر دیگر، دست تحریف‌کنندگان از دامان بلندش کوتاه بوده و هست (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۹۸).

دل بیمار در هر حال بهانه‌جویی می‌کند

بهانه‌جویان لجوج برای آن که لازم نباشد به مردم بگویند «به این قرآن گوش فرا ندهید و هنگام تلاوت آن جنجال کنید.» (فصلت/۲۶)، به پیامبر گفتند: چرا قرآن به لسان عجم نازل نشده است؟

عجم، به معنای غیرعرب است، و غیرعرب را عجمی می‌گویند، و اعجم به کسی می‌گویند که در زبانش لکنت باشد؛ عرب باشد یا غیرعرب؛ چون عرب همان‌طور که زبان غیرعربی را نمی‌فهمد، زبان چنین کسی را هم دیر می‌فهمد؛ و لو این که عربی حرف بزند (مفردات، ص ۵۴۹). پس کلمه‌ی اعجمی، به معنای غیرعربی و غیربلغی است؛ چه اصلاً عرب نباشد یا باشد؛ ولی لکنتی در زبانش باشد. خداوند در جواب می‌فرماید: اگر ما قرآن را اعجمی نازل می‌کردیم، یعنی کلامی بود که مقاصدش را نمی‌رساند و نظمش بلیغ نبود، همین کفار می‌گفتند که چرا آیاتش را روشن و مبین نکردی، و چرا مطالبش را از هم جدا نکردی. آیا کتابی اعجمی و گنگ بر مردمی عربی نازل می‌شود؟ این دو با هم منافات دارد. اکنون که به زبان عربی نازل شده و همگان مفاهیم آن را به‌خوبی درک می‌کنند و به عمق پیام و دعوت قرآن می‌رسند نیز باز فریاد می‌زنند: گوش به این قرآن ندهید و با جار و جنجال و سخنان لغو و باطل، مردم را از شنیدن آن باز دارید. خلاصه این که آنان، بیماردلانی هستند که هر طرحی ریخته و هر برنامه‌ای پیاده شود، به آن ایرادی می‌کنند و بهانه‌ای می‌تراشند: اگر عربی باشد، سحر و افسونش می‌خوانند؛ اگر عجمی باشد، نامفهومش می‌شمرند؛ و اگر مخلوطی از الفاظ عربی و عجمی باشد، ناموزنش می‌پندارند (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۰۳-۳۰۴). / ب

الحاد، به معنای انحراف است و در آیه به طور مطلق آمده، و از این رو همه‌ی موارد الحاد را شامل می‌شود؛ چه الحاد در آیات تکوینی خدا از قبیل خورشید و ماه و ... که به انحراف و الحاد پرستیده می‌شدند، و چه الحاد در آیات وحی و نبوت؛ بدین صورت که یا قرآن را سخن پیامبر دانند، یا آن را از پیش خود تفسیر کنند، یا برای فتنه‌انگیزی بین مسلمانان تأویل دلخواه کنند؛ که تمامی این‌ها، الحاد در آیات خداست. بیان جامع این که آیات الهی را در غیر موضع خود وضع می‌کنند، و از جایی که دارد، به جای دیگر می‌برند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، ص ۶۰۲).

هیچ باطلی به قرآن راه نمی‌یابد

آمدن باطل به سوی قرآن، به این معناست که باطل در آن راه پیدا کند. در مورد راه نیافتن باطل در قرآن، این نظریات متفاوت وجود دارد:

۱- باطل، شیطان است، و معنایش این است که شیطان نمی‌تواند حقی از آن بکاهد یا باطلی بر آن بیفزاید؛ ۲- کتاب‌هایی که قبل از قرآن بوده‌اند، قرآن را باطل نمی‌کنند، و نیز بعد از آن هم کتابی نخواهد آمد که قرآن را باطل، و آن را نسخ کند. در همین باب، امام باقر علیه السلام فرموده است: «نه از راه تورات، باطلی به قرآن راه می‌یابد، و نه از طریق انجیل و زبور، و نه کتابی بعد از آن پیدا می‌شود که آن را باطل کند.» (ر.ک: نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۵۳)؛ ۳- از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است: خبرهایی که قرآن از گذشته داده است، باطل نبوده، و نیز خبرهایی که از آینده می‌دهد، حق است، و باطل در آن راه نخواهد داشت؛ بلکه تمام اخبار قرآن، موافق واقع است؛ ۴- باطل، نه از اول نزول قرآن در آن راه دارد و نه در آخر نزول آن (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۷۰۶۹)؛ ۵- از تمامی جهات (روح‌المعانی، ج ۲۴، ص ۱۱۷) ناممکن است که باطل در قرآن راه یابد؛ بلکه آیات و سوره‌های قرآن و معارف اعتقادی و اخلاقی و عملی‌اش تا قیامت به اعتبار خود باقی می‌ماند. پس آیات شریف، در مقام بیان همان چیزی است که آیه‌ی «ما قرآن را نازل کردیم و ما بی‌گمان نگه‌دار آن ایم.» (حجر/۹) می‌گوید، و چگونه باطل در قرآن راه یابد در حالی که از ناحیه‌ی حکیمی